

تُرک‌ها چگونه مسلمان شدند؟

عباس جوادی

با دیباچه پیتر ب. گلدن

2023

Abbas Djavadi: How Did the Turks Convert to Islam?
With a preface by Prof. Peter B. Golden
Digitally published 2023
Free download for non-profit purpose
All other rights reserved.
Contact: Djavadi.Abbas@gmail.com

عباس جوادی: ترک‌ها چگونه مسلمان شدند؟
با دیباچه‌ای از پروفسور پیتر ب گلدن
نشر دیجیتالی 2023/1402
دانلود آزاد برای کاربرد غیر انتفاعی
همه حقوق دیگر محفوظ است.
تماس:
Djavadi.Abbas@gmail.com

فهرست

1	درآمد
5	پیدایش ترک‌ها در اوراسیای سده‌های میانه
11	باورهای پیشا اسلامی ترک‌ها
14	نخستین دولت‌های ترک
16	درکشاکش ترک و عرب
19	پس از پیروزی اسلام
24	اسلام، سامانیان و ترک‌ها
25	سامانیان ایرانی
26	«هم زیارت، هم تجارت»
27	تحول در وجهه ترک‌ها
30	راه دراز مسلمان شدن ترک‌ها
30	تقریباً 150 سال ایرانیان، 250 سال ترک‌ها
32	غلامان و کنیزان
34	به زوری، به زاری، به زر
36	اسلام ریشه می‌گیرد
36	نه تنها شمشیر
38	اسلام ایرانیان، اسلام ترکان
40	شریعت و تصوف
45	منابع

درآمد



منطقه آلتای در آسیای میانه (ویکی پدیا)

ترک‌ها چگونه مسلمان شدند؟ این پرسش که در ظاهر کوتاه و آسان می‌نماید، به پاسخی مفصل‌تر نیاز دارد. در این رهگذر لازم خواهد بود اشاره‌ای به ابتدای پیدایش ترک‌ها در تاریخ و تحولات دولتی، اجتماعی و فرهنگی آنان نمود، مناسبات آنان را با همسایگان تاریخی خود به طور مختصر یادآوری کرد و بالاخره به دوران ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان و به تدریج گسترش و پذیرش آن از سوی ایرانیان و سپس ترک‌ها و چگونگی این روند پرداخت.

خاستگاه اصلی ترک‌ها در آسیای میانه، در منطقه گسترده‌ای میان چین، مغولستان، روسیه و قزاقستان کنونی است. در زمان پیدایش ترک‌ها در صحنه تاریخ (نیمه نخست هزاره اول میلادی) اکثریت بزرگ آنان در دشت‌های میان دو امپراتوری چین و ایران و به صورت قبیله‌های کوچ‌نشین می‌زیستند. بخش کوچک‌تری از آنان غالباً در امتداد مسیرهای «جاده ابریشم» یکجا نشین شده بودند.

اعراب از ظهور اسلام در عربستان تا اوایل عباسیان ابتدا خود عربستان و سپس خاورمیانه، ایران و شمال آفریقا و بخشی از جنوب غرب اروپا را تسخیر کرده، حکومت خود را در این امپراتوری برقرار نمودند.

هنگام ظهور و آغاز گسترش اسلام در اوایل قرن هفتم، اکثریت بزرگ ترک‌ها هنوز شمن‌باور بودند و در دشت‌های اوراسیا می‌زیستند. آنها با اعراب و اسلام دستکم پنج تا شش هزار کیلومتر فاصله داشتند. برخی از ترک‌ها و یا اقوام و قبایل نزدیک به آنها مانند بلغارهای ولگا به سوی دشت‌های اوراسیای غربی، شمال دریای سیاه و جانب بالکان کوچ کرده بودند. برخی دیگر به صورت گروه‌های جداگانه به

سرزمین‌های هم مرز با ایران و بیزانس نفوذ کرده و حتی در این مناطق ساکن شده بودند، اما هنوز حضور قابل توجهی در این سرزمین‌ها نداشتند.

این حدودا در سال 650 م. بود.

در این سال‌ها اعراب دیگر ایران را فتح کرده، در خراسان تا مرزهای ماوراءالنهر («آن سوی رود» جیهون یا آمو دریا) یعنی ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و برخی بخش‌های قزاقستان و قرقیزستان رسیده بودند. فتح ایران ساسانی همگی ده-بیست سال طول کشیده بود، اما تقریباً صد سال طول کشید تا مسلمانان بر ماوراءالنهر چیره شوند.

این حدودا در سال 750 م. بود.

در این یکصد سال و بخصوص دو سه قرن بعدی بود که ترک‌های ماوراءالنهر و دشت‌های آسیای میانه از طریق حمله‌های اعراب و ایرانیان نو مسلمان به ماوراءالنهر و آن سوی رود سیحون یا سیردریا، دست اندازی‌های متقابل ترکان به سرزمین‌های همسایه اسلامی، آمیزش، تجارت و تبلیغات صوفیان با دین اسلام آشنا شده، آن را به تدریج، در طول حدودا دویست تا سیصد سال بعد قبول نمودند.

آغاز آشنایی ترک‌ها با اعراب تقریباً در سال‌های 650 م. و همزمان با حملات متقابل و گاه خصمانه و خونین میان ترک‌ها و اعراب برای حاکمیت بر ماوراءالنهر و خراسان بود. در این مرحله ترک‌های جنگجو با حمایت از مردم بومی و ایرانی تبار ماوراءالنهر کوشش کردند تا اعراب را از ماوراءالنهر دفع نمایند. این مرحله تقریباً صد سال طول کشید و با شکست دولت ترک‌های غربی به دلیل اختلافات قبیله‌ای داخلی و اسلام آوردن ایرانیان ماوراءالنهر به پایان رسید.

روند اسلام آوردن ترک‌ها بعد از این تحولات و تقریباً در سال 750 م. شروع شد. ایرانیان ماوراءالنهر و خراسان و بخصوص دولت ایرانی سامانیان نیروی اصلی در جذب ترک‌ها به اسلام بوده‌اند. در پایان حکومت سامانیان مقارن با سال 1000 م. یعنی در دوره قراخانیان در ماوراءالنهر و غزنویان و سپس سلجوقیان در خراسان و مابقی ایران تاریخی است که می‌توان دیگر اکثریت ترک‌ها را مسلمان حساب نمود.

از نخستین حمله‌های اعراب به ماوراءالنهر تا مرحله طولانی‌تر آغاز و تحکیم اسلام آوردن ترک‌ها تقریباً 400 سال طول کشیده است.

این دوره اسلام آوردن ترک‌ها در عین حال همزمان است با:

- 1 برسر کار آمدن خلیفه‌های عباسی به جای امویان،
- 2 تاسیس حکومت‌های محلی، مقتدر و عملاً مستقل منطقه‌ای طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و قراخانیان،
- 3 نقش فزاینده ترک‌های تازه مسلمان به صورت غلامان جنگی و یا جنگسالاران قدرتمند محلی و بالاخره تاسیس امپراتوری‌های ترکی-ایرانی غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان که در ظاهر هنوز تابع دولت و خلافت عباسی بودند، اما در عمل استقلال همه‌جانبه داشتند، و بالاخره
- 4 کوچ‌ها و مسکن‌گزیدن ترک‌ها در خراسان و مابقی ایران، آناتولی، شرق قفقاز، شمال عراق و شام، آمیزش و تحولات سیاسی، قومی، فرهنگی و دینی در سرتاسر این منطقه.

از چندین نگاه، این دوره مجموعاً چهارصد ساله، نه تنها برای قبایل ترک آسیای میانه، بلکه برای همه دنیای اسلام و از آن جمله ایران، ترکیه و کلا خاورمیانه حائز اهمیت فوق‌العاده است. اگر این تحولات را ندانیم، تاریخ ترکان، تاریخ ایران و خاورمیانه و ترکیه کنونی را نیز نخواهیم دانست و به همین جهت به پرسش اصلی این سلسله‌گفتار یعنی «ترک‌ها چگونه مسلمان شدند؟» نیز نخواهیم توانست جواب درست و روشنی بدهیم. در آن صورت مانند آن خواهد شد که این شاخه و آن برگ یک درخت را می‌بینیم، اما خود درخت و جنگلی را که درخت مزبور در آن جا گرفته، نمی‌بینیم.

من بسیار شاد و سپاسگزار هستم که پروفیسور پیتر ب. گلدن، استاد سابق دانشگاه راتگرز ایالات متحده آمریکا که یکی از برجسته‌ترین ترک‌شناسان کنونی جهان است، قبول نموده که بخش بزرگی از رساله معروف او درباره خاستگاه و پیدایش ترک‌ها در تاریخ¹ به فارسی ترجمه و به عنوان سر فصل و یا دیباچه به نوشته حاضر علاوه شود.

در این نوشته، تاریخ‌ها اصولاً میلادی است، مگر اینکه تقویم قمری (ق.) به طور مشخص ذکر شود. همچنین نویسنده، برخلاف برخی منابع و دانشمندان غربی، فرقی میان تعابیر آسیای میانه Inner Asia و آسیای مرکزی Central Asia نمی‌گذارد و هر دو را به یک معنا به کار می‌برد. کاربرد این دو تعبیر در هر کشور فرق داشته و دچار تحول شده است. از نگاه تاریخی هر دوی این تعبیرها به سرزمین‌های اقوام گوناگون میان تمدن‌های چین باستان، ایران و بیزانس (و بعدها روسیه) اطلاق شده است. اما برخی نویسندگان میان بخش شرقی این سرزمین‌ها یعنی مناطق مرزی و فرامرزی چین، روسیه و گره مانند کاشغر، تولا، مغولستان و تبت از یک سو و بخش غربی آن یعنی قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان کنونی فرق گذاشته، بخش شرقی را «آسیای داخلی» و یا میانه و بخش غربی را «آسیای مرکزی» نامیده‌اند. مدتی است که برخی دانشمندان برجسته این حوزه مانند دنیس ساینور² تعبیر عمومی‌تر و از نگاه آنان درست‌تر «اوراسیای مرکزی» را پیشنهاد کرده‌اند. در تاریخ ایران، ترکیه و عموماً دنیای اسلام چنین تفکیکی نبوده و همه را معمولاً «آسیای مرکزی» (عربی: آسیا الوسطی، ترکی: اورتا آسیا) نامیده‌اند، اگرچه در برخی نوشته‌های جدیدتر فارسی، عربی و ترکی نیز، برای پیروی از تفکیک مزبور، تعبیرهای آسیای میانه، «آسیا داخلی» و «ایچ آسیا» صرفاً برای بخش‌های شرقی این سرزمین‌ها به کار می‌رود، در حالیکه «آسیای مرکزی» تنها پنج کشور سابقاً شوروی قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان را دربر می‌گیرد.

من کتاب جداگانه‌ای را که به طور متمرکز در باره پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها بحث کند، نمی‌شناسم. اما برخی از مورخین و پژوهشگران این حوزه در لابلای آثار خود مشخصاً به این موضوع پرداخته‌اند. بیشک در درجه اول مراجعه به آثار مورخین و جغرافی‌دانان مسلمان چند قرن نخست هجری (مانند ابن اثیر، جاحظ، طبری، ابن حوقل، مقدسی) اهمیتی پایه‌ای در درک موضوع دارد. هنگام نقل قول از این آثار نام مولف و صفحه مربوطه ذکر خواهد شد. همچنین آثار پژوهشگران غربی دوره معاصر برای بررسی آثار اولیه، مقایسه آنها و جمع‌بندی و تحلیل موضوع از زاویه‌ای علمی و معاصر نقشی اساسی در درک درست و دقیق این موضوع دارد. جای شگفتی نیست که در باره این موضوع، یکی از مهم‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات را بارتولد در هر دو اثر معروف خود «ترکستان تا دوره مغول»³ و «دوازده

¹ Golden, Peter B.: 'The Shaping of the Turks in Medieval Eurasia,' *Turks and Iranians: Interactions in Language and History. The Gunnar Jarring Program at the Swedish Collegium for Advanced Study*, ed. É. Á Csató, Lars Johanson, András Róna-Tas and Bo Utas; Wiesbaden: Harrassowitz Verlag: 2016, pp. 1-11.

² Sinor, Denis: *Inner Asia: History, Civilization, Languages: A Syllabus*; 1997

³ Barthold, Wassili: *Turkestan down to the Mongols*, («E. J. W. Gibb Memorial» Series, n.s. v.), chap. II, pp. 182-322, «Central Asia down to the Twelfth Century», 1928

درس در باره ترک‌های آسیای میانه»¹ داده است. اثر نخست بارتولد به فارسی نیز ترجمه شده است. کتاب معروف و جدیدتر گلدن «مقدمه‌ای بر تاریخ مردمان ترک»² نیز در چند جا چکیده‌ای از گسترش اسلام میان ترکان را شرح می‌دهد. ترجمه ترکی کتاب «تاریخ ترکان»³ نوشته ژان پل رو نیز جزو آثاری است که چند صفحه آن به موضوع قبول اسلام از سوی ترک‌ها بخشیده شده، اگرچه (اقلا در ترجمه ترکی) منابع دقیق همه اطلاعات مهم داده نمی‌شود.

نویسنده این دفتر از همه آثار مهم و دانشگاهی که در منابع آخر آن ذکر شده‌اند، استفاده کرده، اما در عین حال شرح موضوع را به جزئیاتی گسترش نداده که خواننده غیر دانشگاهی را خسته کند. در مورد منابعی که بیش از یکی دو بار استفاده شده، نام نویسنده، سال تالیف و صفحه مورد نظر را با املای فارسی خواهیم داد. برای مراجعه به اطلاعات کامل این منابع به پایان دفتر حاضر مراجعه فرمائید. اطلاعات مربوط به منابعی که تنها یک یا دوبار استفاده شده‌اند، به طور کامل در داخل متن و به زبان اصلی داده شده است.

ضمناً من آگاه هستم که در ترکیه (احتمالاً بخاطر محبوبیت موضوع) یکی از کتاب‌های کلود کاهن⁴ به غلط با عنوان «ترک‌ها چگونه مسلمان شدند؟» به چاپ رسیده است، در حالیکه این کتاب اصولاً در باره تاریخ اسلام از ظهور اسلام تا دوره عثمانی‌هاست و مشخصاً با عنوانی که در ترکیه برای آن انتخاب شده، ربط چندانی ندارد.

پراگ، پائیز سال 2019 و مونیخ، پائیز 2023

عباس جوادی

¹ Barthold, Wassili: 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens; in: Die Welt des Islams, Bd. 17, BRILL, 1935

² Golden, Peter B.: An Introduction to the History of the Turkic Peoples, Harrassowitz, Wiesbaden 1992

³ Roux, Jean-Paul: Türklerin Tarihi: Pasifik'ten Akdeniz'e; İstanbul 2000

⁴ Cahen, Claude: Türkler Nasıl Müslüman Oldu?, İstanbul 2015

پیدایش ترک‌ها در اوراسیای سده‌های میانه

دیباچه پروفیسور پیتر ب. گلدن¹

از نگاه تاریخی، مردمان ترک در منطقه‌ای نشو و نما یافته و شکل گرفته‌اند که همسایگان چینی آنها آن را «سرزمین غیر قابل سکونت انسان‌های بدوی»² نامیده بودند، با طبیعتی از نظر فیزیکی بیگانه و مردمانی از نظر زبان و فرهنگ دیگرگونه برای ساکنان دنیای یکجا نشینان. اقتصادی که مردمان نخستین ترک در آن به سر میبردند عبارت از انواع گوناگون زندگی دشت نشینی و دامداری در حاشیه سرزمین‌های از جهت محیط زیست مناسب تر بود. عادات خورد و خوراک و رسوم اجتماعی کوچ نشینان، همسایگان آنان را شوکه میکرد و سلحشوری این ترکان کوچ نشین آنان را دچار هراس مینمود.

قومیت موضوعی «داغ» است. جامعه شناسان و تاریخ نگاران (اغلب از نقطه نظری اروپا مرکز) مطالب بسیاری در این باره نوشته‌اند. به ما گفته شده که گروه‌های قومی باید نام مشترکی داشته باشند، همراه با افسانه‌ای در باره ریشه‌های مشترک، خاطرات تاریخی مشترک (شامل جشن‌ها و مراسم مربوطه)، فرهنگی مشترک (شامل زبان، عادات و رسوم و دین)، سرزمین و موطنی مشترک یا دستکم خاطره‌ای از وطنی مشترک (که اغلب مورد بحث و جدل با همسایگان آنان میشود) و در نهایت نوعی احساس همبستگی معنوی. به ما گفته میشود که اینها همه جزو شرایط «قوم» نامیده شدن یک گروه از انسان‌ها هستند. در نخستین دیدگاه‌های اروپائی مربوط به تشکیل و تاسیس ملت‌ها، معیارهای نامبرده، از نظر شکل‌گیری و تعریف یک قوم، عواملی «اولیه» و به اصطلاح «بیولوژیک» به شمار میرفتند، یعنی مثلا همه اعضای یک گروه موسوم به «قوم» می‌بایستی نیاکان مشترکی داشته باشند. این اندیشه‌ها در میان متفکران دولت-ملت‌های اروپای سده‌های هجدهم و نوزدهم و همچنین دیگر سرزمین‌ها³ ریشه دوانده بود. مدتی بعد تاریخ نگاران و جامعه شناسان دیدند که هم در مورد تاسیس دولت-ملت‌های مدرن و هم در رابطه با کم و کیف ریشه‌های قومی انسان‌ها در دوران گذشته بحث و گفتگو بسیار است و این موضوع به آن سادگی‌ها نیست. آنگاه گفته شد که ملت‌ها «محصول ذهنیت»⁴ گروه‌های روشنفکر بومی با اهداف سیاسی (این گروه‌ها همیشه خطرناک بوده‌اند) و یا نتیجه تخیلات حکومت‌ها هستند (این حتی به مراتب خطرناک تر و حتی مهلک است). لازم بود برخی گروه‌های مردم آموزش میدیدند تا بدانند که به کدام گروه قومی تعلق دارند.

با سپاس از استاد گلدن جهت اجازه نشر بخش نخست این نوشته (از پیدایش ترکان تا ورود آنان به جهان اسلام) به عنوان دیباچه کتاب¹ حاضر. ترجمه: عباس جوادی

² R. I. Meserve: 'The Inhospitable Land of the Barbarian', *Journal of Asian History*, 16/1 (1982), pp. 51-8.

³ A. D. Smith, *The Ethnic Origins of Nations* (Oxford, 1986); J. Hutchinson and A. D. Smith: *Ethnicity*, Oxford, Oxford University Press 1996

S. Jones: *The Archaeology of Ethnicity. Constructing Identities in the Past and Present*, London and New York 1997

خوانندگان علاقمند به مشاهده همه منابع مورد استفاده استاد گلدن میتوانند به اصل انگلیسی آن مراجعه کنند که در اینترنت هم قابل دسترسی است:

Peter B. Golden: 'The Shaping of the Turks in Medieval Eurasia,' *Turks and Iranians: Interactions in Language and History*. The Gunnar Jarring Program at the Swedish Collegium for Advanced Study, ed. É. Á Csató, Lars Johanson, András Róna-Tas and Bo Utas (Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, 2016): pp. 1-11.

اما مردم چادرنشین دشت ها به آن سادگی ها در اینگونه قالب ها نمی گنجیدند. حتی در دولت های مشخص و موجود هم به سختی و به طور استثنا میشد آنها را معین و تعریف نمود. آنها در سرزمین های پهناوری به صورت پراکنده میزیستند و از مکانی به مکان دیگری کوچ میکردند. بعضا به گروه هایی از آنان که در نوعی اتحادیه های قبیله ای جمع می آمدند، نام مشخصی داده میشد. این نام معمولا نام طایفه یا قوم حاکم بر آن اتحادیه بود. اما این اتحادیه ها دیرتر به هم میخوردند و دوباره (اغلب کم و بیش با همان گروه ها) تحت نام جدیدی گرد هم می آمدند. بنا به یک محاسبه اخیر، در عرض هزاره اول میلادی منابع چینی در اوراسیای مرکزی حدود 59 گروه مشخص مردم را شمرده اند که از میان آنها تنها در باره زبان 18 گروه برخی اطلاعات معینی داده میشود و از این 18 زبان هم تنها میتوان سه زبان را کم و بیش تشخیص داد.¹

جامعه قبایل کوچ نشین پیوسته در حال تغییر و تحول بود. نام های سیاسی پیدا میشدند و نا پدید میگشتند. درخت ها یا «شجره» نامه های خانوادگی که از نظر گروه هایی که جمعیت خود را بر خویشاوندی خونی مبتنی کرده بودند، اهمیت زیادی داشتند. این شجره نامه ها متناسب با نیاز های سیاسی تغییر داده میشدند. روابط خویشاوندی را میشد ایجاد کرد و «اصلاح» نمود.² گذشته و افسانه های مشترک تاریخی هم وجود داشتند، اما آنها به ندرت نوشته شده بودند. این به دلیل بی نیازی به خط و املا و یا زبان های ادبی و کتبی نبود. با اینهمه ما امروزه چندان چیزی در دست نداریم که مستقیما از خود این قبیله های کوچ نشین باقی مانده باشد. اکثر آنچه که در باره این قبایل باقی مانده، متعلق به همسایگان یکجا نشین آنان است که از این کوچ نشین ها خوششان نمی آمد. همسایگان یکجا نشین از این قبایل هراس داشتند و از سوی دیگر گاه سوء تفاهم هم پیش می آمد و آنچه را که از آنها میدیدند، طور دیگری میفهمیدند.

امپراتوری های قدرتمند و یکجانشین میخواستند این قبایل را تحت کنترل خود در آورند و وقتی که به این کار موفق نمیشدند، کوشش به ایجاد مناطق حائل در سرزمین های قبایل مینمودند و یا سعی میکردند با غصب سرزمین های آنان به برخی اهداف استراتژیک یا مستعمره کردن آنان نائل شوند. آنها از هر فرصتی استفاده میکردند تا این قبایل را به گروهبندی هایی تقسیم کنند که برایشان قابل درک باشد و به آنها امکان دهد که از این گروه بندی ها برای اهداف امپراتوری های خود استفاده کنند. این یک بازی بسیار قدیمی است که امپراتوری ها هزاران سال در سرزمین های همسایه خود که ساکنان کوچ نشین داشتند، اجرا نموده اند. دولت های معاصر پسا شوروی مانند ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، ترکمنستان و تاجیکستان همگی محصول مداخلات و دستکاری های روسیه تزاری و شوروی سابق هستند.

ترکان اوراسیا اصالتا چه کسانی بودند و چگونه در سده های میانه (حدود 450 تا 1450 م.) نشو و نما نمودند؟ در ابتدا آنها با نامی مشترک یا افسانه واحدی دایر بر شکل پیدایش خود پا به عرصه وجود نگذاشتند و نه همه آنها در ابتدا به زبان های ترکیک سخن میگفتند. در واقع همه جمعیت های کوچ نشین که تحت حاکمیت ترکان یا در جمعیتی با اکثریت ترک زبانان بودند، از اقوام مختلف تشکیل شده بودند و به چندین زبان سخن میگفتند. آنها مجموعه هایی از گروه های گوناگون بودند که به یک خاندان یا قبیله قدرتمند پیوسته و نام، ایدئولوژی و سنت های سیاسی آن را پذیرفته بودند. آنها با عنوان کردن

¹ D. Sinor: Reflections on the History and Historiography of the Nomad Empires of Central Eurasia", Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae, 58/1, 2005, p. 5.

² A. M. Khazanov: Nomads and the Outside World, transl. J. Crookenden, Cambridge 1983, pp. 118-152.

اینکه صاحب نیاکان مشترکی هستند، به روابط سیاسی خود صورتی بیولوژیک و نَسبی هم بخشیده بودند. با این ترتیب در دشت های سده های میانه تعلق به یک «گروه مردم» بیشتر از آنکه موضوعی بیولوژیک و نَسبی باشد، جنبه ای سیاسی داشت، اگرچه زبان مشترکی که این مناسبات را بیان میکرد، زبان قوم یا گروه حاکم و یا صاحب اکثریت بود.

به نظر میرسد ریشه جغرافیائی زبان های ترکیک، جنوب سیبری و مغولستان کنونی بوده است. از نظر زمانی، این مقارن با اوایل هزاره یکم میلادی، یعنی حدود دو هزار سال پیش است. بعد ها در اثر فشار چین و اختلافات داخلی قبایل، موج چند صد ساله کوچ های قبایل به سوی غرب، جنوب و حتی شرق شروع شد. برای برخی از آن قبایل که در مغولستان مانده بودند، خاطرات رودخانه های «اُرخون» و «سلنگه» از نظر مذهبی و سیاسی اهمیت بسیاری داشت. آنها این منطقه مغولستان را مکانی مقدس و سرزمین نیاکان خود می شمردند، در حالیکه برای کسانی که از این سرزمین ها کوچ می بستند، اینگونه باور ها به تدریج رنگ می باخت.

و اما قبل از این کوچ ها، در دشت های پهناور مغولستان و جنوب سیبری، نخستین اقوام ترک زبان در تماس با گویشوران زبان های ایرانی شرقی، اورالی و سیبریائی باستان بودند. چند قرن پیش از آن، در خود فلات ایران، امپراتوری پهناور هخامنشی مغلوب اسکندر مقدونی و فرماندهان «سلوکی» او شده بود و حتی آنها نیز از سوی یک دولت نوین و ایرانی به نام اشکانیان و سپس ساسانیان جایگزین شده بودند.

بنا به یک نظریه، ترکی شاخه غربی یک خانواده «زبان های آلتائی» به شمار میرود که مغولی و تونقوزی در منچوری (شمال شرقی چین) شاخه های شرقی آن است. اما برخی دانشمندان دیگر شباهت های میان این زبان ها مثلا ترکی و مغولی را نتیجه همسایگی و همگرایی آنها میدانند. موضوع شباهت یا خویشاوندی این زبانها در یکی دو قرن اخیر از حالت اساسا علمی به موضوعی سیاسی تبدیل شده است، زیرا امروزه زبان، یکی از مشخصات مهم شناسائی یک قوم را تشکیل میدهد، در حالیکه در گذشته زبان لزوما جزو شاخصه های اصلی اقوام نبود. تذکر دیگری که باید داد، آن است که دو-سه هزار سال پیش مردمی که خود را ترک بنامد، هنوز در عرصه تاریخ عرض اندام نکرده بود. تنها در اواسط قرن ششم میلادی (حدود 550 م.) است که به طور رسمی از ترک ها و زبان ترکی سخن میرود. از این جهت بهتر است در اینجا از لهجه های نخستین زبان های «ترکیک» و نیاکان ترکیک زبانان بعدی سخن گفت.

نخستین اطلاعاتی که دانش امروزی در باره مردمان ترک دارد، مربوط به اتحادیه بزرگ قبیله ای به نام «هسیونگ نو» در مغولستان کنونی است که حدود 200 سال پیش از میلاد ایجاد شد، مدتی باعث درد سر برای چین گردید و حدود 350 سال بعد متلاشی گشت. ما نمیدانیم که مردمان هسیونگ نو به چه زبان یا زبان هائی سخن میگفتند. اما این را میدانیم که حاکمان هسیونگ نو بر سرزمینی وسیع و چندین قبیله گوناگون حکم میراندند که برخی از آنان در دوره های بعدی به روشنی ترکیک زبان بودند.

نام چینی هسیونگ نو شکل تغییر یافته نام «هون» است. آنها نیز اتحادیه ای شامل قبایل گوناگون بودند. هون هائی که در حدود سال 350 م. در منطقه رود وُلگا پیدا شدند، به نوعی خویش و تبار هون هائی بودند که در همسایگی چین میزیستند. قبایلی که در همین دوره ها با نام های مشابه در منابع ایرانی (خیون)، هندی و یونانی-رومی با آن روبرو میشویم و همچنین یافته های باستان شناسی موجود شاید دلیل کافی برای این خویشاوندی نباشند، اما این احتمال را تقویت میکنند. هسیونگ نو در چند مرحله به تدریج متلاشی شد. به دنبال هر مرحله، موج جدیدی از قبایل (از جمله ترک زبان ها) به سوی غرب مهاجرت کرد. در واقع تمامی تاریخ ترکان، شرح سرگذشت مهاجرت آنان به سوی غرب بوده است.

پس از سال 375 هون ها از رود ولگا گذشتند. بعضی از آنها به امپراتوری روم شتافتند، دیگران ماندند و اتحادیه قبيله ای جدیدی به وجود آوردند که چند قومی و چند زبانه بود. زبان این هون های اروپائی تا امروز معمائی حل ناشده باقی مانده است. در سال 453، حدود ده سال پس از مرگ آتیلا، رئیس این اتحادیه، چند گروه مردمان ترک زبان وارد دشت های پونتیک (اوکراین و مولداوی تا بلغارستان و رومانی) شدند. آنها «اُغور» ها نامیده میشوند. (اغورها Oğur با اغوزها Oğuz که از اقوام ترک زبان جنوب غرب آسیای مرکزی بودند و بعد ها به ایران و آناتولی مهاجرت کردند، فرق دارند.) اغورها به گونه ای باستانی از زبان های ترکیک سخن میگفتند که از به اصطلاح «ترکی مشترکی» که نوع قدیمی تر زبان های ترکیک در ماوراء النهر و دیرتر ایران و آناتولی است، فرق میکرد. در میان اغورها دسته ای از مردم نیز حضور داشت که «بلغار» نامیده میشد. گروهی از آنان مدتی بعد (اواخر قرن هفتم م.) به بالکان آمدند، در اینجا بر گروه های قبایل اسلاو (که آنها هم تازه به این منطقه رسیده بودند)، حاکم شدند، به مسیحیت گرویدند و تبدیل به یکی از عناصری گشتند که در طول چند قرن بعد مردم کنونی بلغار را به وجود آوردند. اغورهای دیگر به مناطق مرکزی ولگا رفتند، در اوایل قرن دهم میلادی مسلمان شدند، با ترک زبانان و اورالی زبانان در آمیختند، تا قرن چهاردهم دچار تحول زبانی شدند، از اغوری-بلغاری به ترکی مشترک آن دوره تمایل کردند و تاتارهای کنونی حوزه ولگا را به وجود آوردند. بخش دیگری از اغور ها هم وجود داشت که مدت های طولانی به هیچ دینی نگرویدند، زبان اصلی خود را حفظ کردند، با فن-اورالی زبانان ولگا در آمیختند و «چوواش» های کنونی را تشکیل دادند. آنها تنها باقی ماندگان زبان اغوری هستند. اغورها هرگز خود را «ترک» نامیده اند.

متون سنگ نوشته های اُرخونی از قرن هشتم میلادی در باره ریشه های ترکان چیزی نمیگویند جز اینکه پس از آفرینش زمین و انسان «بومین» و «ایشتمی» قآن (یا «خان بزرگ») انسان ها شدند و امپراتوری ترکان را برقرار نمودند. در قرن هفتم میلادی سالنامه های چینی «ژو-شو»، «سوی-شو» و «پی-شی» که همزمان با نخستین دولت ترک (552 تا 630 در شرق و 552 تا 659 در غرب) در چین همسایه تالیف شده اند، در باره ریشه های قومی ترکان افسانه های جالبی نقل میکنند که شاید از خود ترک ها و یا منابع نزدیک به آنها گرفته شده است. در این سالنامه ها گفته میشود که «تورک ها» یا ترک ها شاخه مستقلی از اتحادیه هسیونگ نو بودند که قبلا در نزدیکی «دریای خاوری» (احتمالا در سین کیانگ یا مغولستان و یا ایالت گان-سوی چین) میزیستند. در این افسانه گفته میشود که نیای مادری ترکان گویا گرگ ماده ای بوده که از سوی یک انسان آبستن شده، در غاری واقع در کوهی در ترکستان شرقی (سین کیانگ) ده پسر به دنیا آورده و یکی از این فرزندان به نام آشینا (به چینی آ-شین-ها) رهبر گروه شده و برای اشاره به ریشه نیاکان خود، سر گرگی را بر فراز درفش خود نصب نموده بود. در ادامه این افسانه گفته میشود که چندین نسل بعد، آنها غار را ترک نموده و به منطقه آلتای میروند و در منطقه ای از مغولستان که تحت حکومت رو-ران (یا ژو-ژان) قرار داشته، به آهنگری مشغول میشوند.

در سالنامه چینی دیگری به نام «ژو-شو» محل تولد نیای ترکان در شمال هسیونگ نو ذکر میشود. بنا بر این منبع، آشینا گویا نوه پدر بزرگی بوده که یک ماده گرگ او را به دنیا آورده و پدر او این فرزند خود را «آشینا» نامیده است. آشینا زمانیکه در یک مسابقه پرش از دیگران سبقت میگیرد، به عنوان رئیس آن طایفه انتخاب میشود. نوه او «بومین» نام داشته که نخستین خاقان اولین دولت ترک و شخصیتی واقعی و تاریخی است. این افسانه ها به گونه ای روشن به ریشه مختلط ترک ها اشاره دارند.

روایت دیگری که کمتر افسانه ای است، «سوی-شو» نام دارد که میگوید ترک ها «اختلاطی از مردم بدوی هو» در قبيله ای به نام آشینا در ایالت گان-سو بودند.

دقیقا نمیدانیم که ترک‌ها برای نخستین بار در چه تاریخی در مرزهای چین پیدا شدند. این شاید بعد از سال 265 م. یعنی در دوره مهاجرت‌های بزرگ از هسیونگ نو و قبایل تابع آن از سیبری جنوبی و سرزمین‌های همجوار بوده است. در جریان نا آرامی‌های مرزی سال 439 م. قبیله آشینا با 500 خانوار به سین کیانگ در چین کنونی و سپس در 460 م. به آلتای جنوبی (تحت حاکمیت رو-ران‌ها) کوچ کرده و در آنجا به کار آهنگری پرداخته‌اند.

مناسبات آشینا با ترک‌ها چندان روشن نیست. آیا آشینا در ابتدا یکی از طایفه‌های ترک زبان بودند که بعد‌ها به رهبری انتخاب شدند یا گروه جداگانه‌ای بودند؟ در این دوره تعبیر «هو» معنای ایرانی یا ایرانی‌زبان میداد. اصطلاح «اختلاطی از مردمان بدوی هو» که در روایت «سوی-شو» آمده، احتمال دارد بدین معنا باشد که آشینا‌ها اختلاطی از ایرانی‌زبانان و ترک‌زبانان و شاید با سهم اندکی از تُخاری‌زبانان آن دوره‌ها بودند.

ربط داشتن این ریشه‌ها با دو ایالت چینی ترکستان شرقی (سین کیانگ) و گان-سو که در آن دوره‌ها دارای جمعیت ایرانیان شرقی و تخاری‌زبانان بودند، اهمیت دارد. واژه آشینا احتمالاً ایرانی شرقی و شاید هم خُتنی-سکائی است (آشسینا/آششینا به معنی «آبی، کبود، آسمانی»، مقایسه کنید با سغدی: آخشانه و پارسی باستان: اخشئینکه و اوستائی: اخشاینا) و یا تُخاری: آشنا به معنی آبی، کبود و آسمانی. این واژه‌ها همخوان هستند با «کوک تورک» به معنی «ترک آبی، آسمانی» یا «آسمانی‌ها و تورک‌ها» که در سنگ‌نوشته‌های ترکی ارخون مشاهده میشود (کول تگین E,3، بیلگه قاغان E,4).¹ بنا به منابع چینی واژه «تورک» در آن دوره‌ها «کلاه خود» معنی میداده است. اما در زبان‌های ترکی نشانه‌ای از چنین معنایی برای لفظ «تورک» وجود ندارد. شاید هم ریشه این کلمه تخاری بوده باشد (تورکه به معنی درب، دریچه) اما از این تفسیر نیز نمیتوان مطمئن بود. در ترکی قدیم واژگان ایرانی و تخاری بسیاری موجود است. اینکه این وام‌واژه‌ها در دوره قدیمی تری در اثر اختلاط ایرانی‌زبانان و تخاری‌زبانان با نخستین پیدایش ترک‌زبانان ایجاد شده یا اینکه بعد‌ها وارد زبان ترکی شده، پرسش دیگری است که ما قادر به پاسخ آن نیستیم. اما ما میتوانیم علاوه کنیم که عملاً همه نخستین حاکمان ترک که در باره آنها کم و بیش اطلاعاتی داریم، نام‌های غیر ترکی (مانند بومین و ایشتمی) داشتند. بنا براین میتوانیم این را بگوئیم که همه کسانی که منسوبیت ترکی داشتند، از زمانی که وارد صحنه تاریخ شدند، از نظر قومی مختلط بودند. سنگ‌نوشته بوقوت (سال 582 م.) که نخستین یادواره رسمی ترک‌ها به شمار میرود، به زبان سغدی نوشته شده است که زبان مشترک جاده ابریشم بود. بخش دیگر این یادواره به زبان براهمی است.²

دولت ترک با استفاده از بحران‌های موجود در سرزمین‌های آوار و چین در سال 552 م. تاسیس گردید. ترک‌ها با مغلوب کردن قبایل کوچ‌نشین اوراسیا حیطة حکمرانی خود را به سرعت گسترش بخشیدند. آنها سرزمین‌های پهناوری از دریای سیاه تا منچوری و مردمانی گوناگون از ترک و مغول و ایرانی و اقوام دیگر را تحت حاکمیت خود درآوردند. از نظر سیاسی همه آنها ترک شدند. ترک‌ها در عین حال بخش بزرگی از جاده ابریشم را تصرف کردند، تا جائی که تا اواخر سال‌های 560 م. آنها به پایتخت امپراتوری روم، قسطنطنیه (استانبول کنونی)، ابریشم چینی میفروختند و نقش متحد سیاسی را با رومیان ایفا مینمودند (در این دوره روم و ایران ساسانی در حال کشاکش و جنگ‌های فرسایشی بودند). در این

¹ T. Tekin: Orhon Yazıtları, Ankara 1988, s. 8

² T. Moriyasu, A. Ochir (eds.): Provisional Report of Researches on Historical Sites and Inscriptions in Mongolia from 1996 to 1998, Osaka, 1999, pp. 123-124.

موقعیت، دولت ترک با ملاحظات اداری به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد. بخش شرقی دولت ترک که همسایه بلاواسطه چین بود و مرکز آن در مغولستان قرار داشت، در سال 630 به تصرف چین در آمد. در سال 659 ترکان بخش غربی نیز نتوانستند در مقابل نیروهای چینی که تا دریاچه آرال و حتی دریای خزر پیش آمده بودند، مقاومت کنند. در سال 682 ترک های شرقی خیزش دیگری کرده و دولت خود را دوباره برقرار نمودند، اما این دولت در اثر اختلافات داخلی و قبیله ای در سالهای 743/742 فروپاشید و اویغور های ترک (744-840) جایگزین قآن های پیشین شرقی شدند. ترک های غربی نیز بین خود جنگ و گریز داشتند و مدتی همراه با ایرانیان ماوراءالنهر و خراسان تاریخی بر ضد حملات اعراب از جنوب و شرق جنگیدند، اما بالاخره در سال 766 میلادی دولت آنها نیز از هم پاشید و با پیروزی اعراب و ایرانیان نومسلمان، ترک ها به صورت پراکنده وارد جهان اسلام شدند.

باورهای پیشا اسلامی ترک‌ها



تصویر یک شمن در آلتای، سال های 1930 (ویکی پدیا)

درباره باورهای ماوراء طبیعی و دینی ترک‌ها در دوران پیش از اسلام به ناچار باید اساساً به منابع خارجی رو آورد. از همین دوره گزارش‌های جالب و مهمی به چینی، یونانی شرقی (بیزانسی)، سُغدی و تا حدی فارسی میانه در باره ترک‌های آسیای میانه و دشت‌های اوراسیا موجود است که مخصوصاً در 200 سال گذشته از سوی دانشمندان حوزه‌های گوناگون تاریخ و زبان‌شناسی بررسی شده‌اند. مورخین و سیاحان اسلامی سه-چهار سده نخست اسلام نیز در باره باورهای ترک‌های چادرنشین دشت‌ها گزارش‌های جالبی داده‌اند. خود ترک‌ها به دلیل طرز زندگی غالباً چادرنشینی، تا مدت‌ها نوشته‌ای از خود به جا نگذاشتند. اما از نخستین اثر نوشتاری ترک‌ها یعنی سنگ‌نوشته‌های اَرخون (مغولستان) از قرن هشتم نیز برخی اطلاعات جالب در این زمینه به دست می‌آید.

به نظر بارتولد شکی نیست که ترک‌های امپراتوری گوک تورک (که ریشه اصلی اغوزها از آنجاست) شَمَن باور (شمنیست و یا شامانیست) بودند¹. گلدن می‌گوید ترک‌های شرقی مانند اویغور‌ها و نیز همانند ترک‌های قارلوق، قپچاق (قپچاق)، قومان در غرب، خزرها در شمال دریای خزر (به غیر از رهبران آنان که به یهودیت گرویده بودند) و یا بلغارهای حوزه رودخانه وُلگا همه آئین‌های رنگارنگ شمن باوری و تنگریسم (تنگری باوری، ایمان به تنگری/تانی) داشتند².

شمن باوری از قدیمی‌ترین آئین‌های طبیعی بومیان آسیا، شمال اروپا، آفریقا و آمریکا است. امروزه با وجود گسترش همه جانبه ادیان معاصر یهودیت، مسیحیت و اسلام، هنوز هم می‌توان در میان مردم این سرزمین‌ها آثار شمن باوری را مشاهده نمود. پایه شمن باوری اعتقاد به ارواح و نقش انسان‌هایی به نام شمن و یا شامان (به ترکی باستان: قام) در برقرار نمودن رابطه با ارواح و تاثیر گذاشتن بر آنهاست. «شمن» در اصل نامی به زبان تونقوزی در سبیری و مغولستان است که در میان بومیان هر منطقه نام‌های دیگری به معنی «ساحر» و «پزشک جادوگر» گرفته است. شمن، مرد و یا زنی با

1 بارتولد 1935، 16-17

2 گلدن این موضوع را در کتاب «مقدمه‌ای بر تاریخ مردمان ترک» در مورد اغلب ترک‌های پیش از اسلام بیان کرده است.

دانش و قدرتی ماوراء طبیعی نامیده می شود که می تواند در حالت خلسه ضمن تماس با ارواح، از آنها خواهش کند که باعث باریدن باران شوند، بیماری ها را معالجه کنند و آینده را پیش بینی نمایند. در جوامع شمن باور، شمن ها واسطه و میانجی بین مردم و ارواح شمرده می شدند و به همین جهت نقش و مقام مهمی در جامعه داشتند. شمن باوری در هر منطقه و میان هر قبیله رنگ و هویت دیگری به خود گرفته بود. در بسیاری از جوامع شمن باور اوراسیا، باور های مردم با پرستش آسمان، آب و آفتاب و یا «روح باوری» (آنیمیسیم) که هر موجود زنده و گیاهان، اشیا و مکان های دنیا را صاحب روح مخصوص خود می شمارد، درآمیخته بود.

طوری که دیدیم، دو دولت نخست ترک در قرن های ششم تا هشتم مناسبات پرفراز و نشیبی با سه امپراتوری همسایه خود یعنی چین، ایران ساسانی و بیزانس (روم شرقی) داشتند. از این جهت در برخی آثار مورخین و فرستاده های این دولت ها و وقایع نامه های دودمان های آنان می توان در باره ترک ها و دولت آنها که با فاصله ای چندساله تا قرن هشتم پا برجا بود، اطلاعات جالبی یافت.

تئوفیلکتوس، مورخ بیزانس قرن هفتم، می نویسد که ترک ها آتش، هوا و آب را می پرستند. «آنها در پرستش زمین سرود می خوانند، سجده می کنند و تنها کسی را خداوند می شمارند که زمین و آسمان را آفریده است. ترک ها برای او اسب، گاو و گوسفند قربانی می کنند. آنها روحانیانی دارند که به باور آنان قادر به پیشگویی اتفاقات آینده در زندگی آنان هستند»¹. به نظر بارتولد و گلدن این ها همه نشانه های آئین «تنگری» (تائری، امروزه در ترکی ترکیه به معنی «خداوند») است که آئین اصلی ترک های آسیای میانه بود و باید ریشه اش را در میان اغلب اقوام آسیای میانه در سده های میانه از جمله هون ها جستجو نمود². منابع دیگر همچنین به آئین «یر-سوب» (زمین و آب) در میان ترکان اشاره می کنند که در میان دیگر اقوام دشت های اوراسیا نیز گزارش شده است. برخی منابع در باره پرستش کوه های بخصوص از سوی ترک ها نیز خبر داده اند. همچنین در سنگ نوشته های ارخون به الهه ای به نام «اومای» به عنوان نماد باروری نیز اشاره شده است.

برخی عادات و رسوم رایج میان قبایل ترک نشان دهنده روشن باورهای شمنی بودند. بارتولد مخصوصاً به این سنت میان حاکمان ترک اشاره می کند که هرگاه خانی در می گذشت، جنگجویان طرف دشمن که از سوی آن خان به قتل رسیده بودند، در نزدیکی آرامگاه خان دفن می شدند و حتی برای هرکدام از این دشمنان مقتول یادواره ای سنگی با نشانه ای از او بر سر این سنگ افراشته می شد. این یادواره های سنگی «بل-بل» نامیده می شد که اصلش واژه ای چینی بود. این موضوع در سنگ نوشته های ارخون نیز تایید شده است. به گفته بارتولد منابع بیزانسی نیز نوشته اند که ترک ها دشمنانی را که از سوی یک خان ترک اسیر گرفته شده بودند، پس از مرگ خان مزبور بر سر مزار خان آورده، به قتل می رسانیدند. انگیزه این نوع قتل ها و برافراشتن کتیبه ها برای دشمنان مقتول در نزدیکی آرامگاه خان، این تصور شمنیستی بود که دشمنانی که از سوی خان و یا جنگجویان او کشته شده اند، پس از مرگ، یعنی «در آسمان» خدمت گزار خان خواهند بود. به نظر بارتولد³ این باور که در میان دیگر اقوام شمنیست نیز رایج بود، جزو مهم ترین فرق ها میان بی دینی و یا «بت پرستی» جوامع ابتدائی و ادیان معاصر است. در ادیان معاصر باور به زندگی بعد از مرگ مبتنی بر مسئولیت انسان در مورد اعمالش در این دنیا و برقراری عدالت الهی در روز قیامت است، در حالیکه فرد شمن باور «نه تنها از کیفر آخرت از کشتن انسان ها در زمان حیات خود نمی ترسد، بلکه تصور می کند که او در این دنیا هر قدر انسان های بیشتری کشته باشد، در زندگی پس از مرگ وضع بهتری خواهد داشت»⁴. حتی در قرن سیزدهم نیز که یک میسیونر کاتولیک به نام «روبروکی» به روسیه سفر کرده، از ادامه سنت برافراشتن «بل-بل» در میان ترک های «قومان» در دشت های جنوب روسیه خبر داده است⁵. منابع مختلف گزارش داده اند که این قبیل عادات و رسوم در میان بسیاری اقوام بدوی دیگر نیز رایج بوده است.

اگر سنگ نوشته های ارخون را معیار قرار دهیم، ظاهراً تا قرن ششم تا هشتم ادیان معاصر چندان تاثیر مهمی بر ترک ها نگذاشته اند، چرا که در این نوشته ها مستقیماً نامی از این ادیان برده نمی شود.

اما هرچه خاقانات ترک گسترش یافته و وارد تماس با فرهنگ ها و ادیان همسایه گشته و یا این همسایگان را تابع خود نموده و با آنها درآمیخته، تاثیر دین، آئین و عادات و رسوم آنان بر ترک ها نیز فزونی یافته است. می دانیم که مردم بومی و ایرانی تبار ماوراءالنهر و خوارزم به خاطر مناسبات تجاری در امتداد راه ابریشم و یا مجاورت با ترک های دشت های

گلدن 1992، 149¹

بارتولد 1935، 16-17 و گلدن، همانجا²

همانجا³

همانجا⁴

بارتولد 1935، 16-17⁵

همسایه پیوسته با ترک ها در تماس بوده اند. به نظر بارتولد قبول و کاربرد الفبای ایرانی (پهلوی و سغدی) از سوی ترک ها که آن هم اصلاً از آرامی گرفته شده بود و همچنین تاثیر الفبای ایرانی بر الفبای ترکی سنگ‌نوشته‌های ارخون، نتیجه همین مناسبات تجاری بوده و ربطی به تبلیغات مذهبی نداشته، چرا که «آئین زرتشت به عنوان دین ملی ایران علاقه ای به تبلیغات دینی میان اقوام دیگر نداشته است»¹. با اینهمه در همان دوره نخستین دولت گوک تورک شاهد نفوذ برخی باورهای ایرانی مانند آئین مانوی و از سوی دیگر آئین بودا در میان ترک ها هستیم. چنانکه از واژه های مذهبی سنگ‌نوشته «بوقوت» (مغولستان) نیز می توان حدس زد، سومین و چهارمین خاقان ترک، موغان و تاسپار که در سال های 570 و 580 حکمرانی کرده اند، تحت تاثیر آئین بودا قرار داشتند. سنگ نوشته بوقوت که نخستین سنگ نوشته دولت ترک است، به زبان ایرانی سغدی و با الفبای سغدی نوشته شده است.²

اصولاً سغدیان در روابط اجتماعی، فرهنگی و تجاری ترک های این دوره با جوامع یکجانشین همسایه پیوسته نقشی فعال داشته اند. واماژه های سغدی که در حوزه دین وارد ترکی باستان شده، یک نشانه این تاثیر است.³

آئین بودا نیز نه تنها در میان ترکان شرقی، بلکه حتی در دوره دولت ترک های غربی نیز پی تاثیر نبوده است. برخی آثار چینی نوشته اند که در دوره دوم خاقانات ترکی، «بیلگه خاقان»، اظهار علاقه نموده که برای او یک معبد بودائی ساخته شود، اما «یابغو» و یا وزیر معروف او «تونبو قوق» (قرن هفتم-هشتم) خاقان را از این نقشه بر حذر داشته و گفته است که ممکن است آموزش های بودا بر مهارت جنگی ترک ها تاثیر منفی بگذارد.⁴

همانجا 1

گدن 1992، 150 2

همانجا 3

همانجا 4

نخستین دولت‌های ترک



گستره دولت گوک تورک، حوالی سال 600 (ویکی پدیا)

«تورک» نام اتحادیه ای قبیله ای بود که حکومت قبیله ای «رو-ران» ها را که «تورک» ها هم شامل آن بودند و همگی در منطقه آلتای (مغولستان، روسیه جنوبی) در اطراف کوه های آلتای می زیستند، در سال 552 سرنگون کرده، حکومت قبیله ای خود را تاسیس نمودند. این حکومت و تعبیر «تورک» بعد ها (مثلا در سنگ نوشته های ارخون) «گوک تورک» و یا «گوک تورک» (ترک آسمانی) نیز نامیده شد. از آن به بعد تعبیر «تورک» و «ترک» در مورد همه اقوام ترک زبان این اتحادیه قبیله ای به کار برده شد، صرفنظر از آنکه اصلیت این اقوام از آن ترکان نخستین بود یا نه¹.

در سنگ نوشته های ارخون اطلاعات روشنی در باره وابستگی قبیله ای گوک تورک‌ها داده نمی شود. در این سنگ نوشته ها خان قوم خود را گاهی تورک، گاهی اُغوز و گاهی هم «نُغوز اغوز» (نُه اغوز) می نامد و حتی گاه اُغوز و یا نغوز اغوز در این سنگ نوشته ها «دشمن خان» نیز نامیده می شوند. اما ترک شناس معروف رادلوف حتی «پیش از رمزگشایی سنگ نوشته های مزبور به این نتیجه رسیده بود که ترک های سده های ششم تا هشتم به قبیله اغوز تعلق داشتند»².

¹ آکسفورد 1533

² بارتولد 1935، 33-34

این نخستین دولت (خاقانات و یا خاقان نشین) ترک‌ها در تاریخ است.

ترک‌ها در قرن ششم میلادی به تدریج در سرزمین‌های پهناور میان ایران، چین و بیزانس بر اکثریت اقوام و قبایل کوچ نشین دیگر چیره شدند، تا جایی که اگر در اوایل هزاره یکم میلادی منابع چینی از 59 قبیله در شمال چین نام برده‌اند¹، پس از مدتی، به جز «ترک‌ها» و تا حدی «هپتالیان» (به عربی «هیاطله») و «خزرها»، دیگر نام آن همه اقوام و قبایل کوچ نشین اوراسیا در منابع خارجی برده نشده است.

این نخستین خاقان‌نشین ترکی ابتدا به صورت اتحادیه قبیله‌های ترک در غرب آلتای آغاز یافته و به تدریج به سرزمین‌های وسیعی با اقوام و قبایل کوچ نشین، دامدار و یکجانشین شهرها و روستاها (مخصوصاً در امتداد راه ابریشم به چین) گسترش یافت. در نتیجه این گسترش نظامی و سیاسی، دولت گوک تورک علاوه بر قبایل گوناگون ترک زبان (اغوز، اویغور، قرقیز، تاتار، قارلوق)، مغول‌ها، ایرانیان خُتی در شمال چین و مغولستان و همچنین ایرانیان سُغدی سمرقند، بخارا و خوارزم را نیز در بر می‌گرفت. با اینهمه، در این دوره، اغلب ترک‌ها چادرنشین بودند، اما دولت‌داری ترک با وجود شکل و ساختاری قبیله‌ای، در مقایسه با امپراتوری‌های ایلاتی دیگر (مانند هون‌ها) ویژگی‌های معین دولت منسجم تری داشت. از آن جمله، رهبری دولت نه تنها بر شخصیت و قدرت یک شخص (خاقان)، بلکه به یک دودمان متکی بود. پس از مرگ خاقان برادر او و یا فرزندان آنان حکمرانی می‌کردند²، اگرچه میان آنان و همچنین خان‌های دیگر جنگ و خونریزی بر سر حاکمیت نیز چیزی عادی بود.

در اثر قدرت‌گیری دولت گوک تورک که با کوشش این دولت برای دستیابی به امتیازات و درآمد تجارت راه ابریشم میان ایران، بیزانس و چین همراه بود، اکثر آوارها (احتمالاً رو-ران‌های سابق) به سوی غرب یعنی دریای سیاه و اروپای شرقی رانده شدند و هپتالیان اغلب یا با اقوام دیگر استحاله یافتند و یا به ماوراءالنهر و افغانستان و خراسان کوچیدند و در آنجا با مردم ایرانی زبان بومی آمیزش یافتند. در دوره حاکمیت ایستمی خان، دومین خاقان دولت ترک، ترک‌ها با انوشیروان ساسانی متحد شده، هپتالیان را شکست دادند. سرزمین هپتالیان میان گوک تورک‌ها و ساسانیان تقسیم شد، تا جایی که دولت گوک تورک در آن سوی رود سیحون و سرزمین خوارزم همسایه ایران گشت. دیر تر دولت گوک تورک کوشش کرد با روم شرقی (بیزانس) که رقیب و دشمن ایران ساسانی بود، متحد شود. این کوشش‌ها که با اواخر دولت ساسانی و حمله اعراب همزمان بود، با وجود تمایل بیزانس که خود بسیار تضعیف شده بود، نتیجه چندانی نداد.

نخستین دولت ترک پس از سی سال (582)، یعنی چهل سال پیش از ظهور اسلام) در نتیجه اختلافات داخلی و قبیله‌ای به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد. ترک‌ها در سنت امپراتوری‌های قبیله‌ای عادت داشتند برای اداره بهتر و بی‌دردسرتر امپراتوری، رهبری را میان دو بخش شرقی و غربی تقسیم کنند، اگر چه خاقان یکی از این دو بخش (معمولاً بخش شرقی) با عنوان «قاغان» (قآن و یا خان خان‌ها) بر خاقان دیگر برتری داشت. این تقسیم قدرت را دیرتر در نمونه قراخانیان (840-1211) نیز می‌بینیم که پس از فروپاشی سامانیان ایرانی، بر ماوراءالنهر حاکم شدند و دولت خود را میان خان کاشغر در چین و سمرقند در ماوراءالنهر تقسیم کردند. با این ترتیب این نخستین دولت ترک با نام‌های «ترک‌های شرقی» و «ترک‌های غربی» در تاریخ ثبت شد. اما این هنوز نخستین شکست دولت ترک بود.

در طول حاکمیت دولت گوک تورک، چین که حضور «قبایل بدوی» در نواحی مرزی کشور را پیوسته تهدیدی برای خود می‌شمرد، از هر فرصت استفاده کرده اختلافات داخلی ترک‌ها را تحریک می‌نمود. ترک‌ها نیز به سهم خود از حمله به همسایگان خود، چه ترک و چه غیر ترک، پرهیز نمی‌نمودند.

چین، خاقان‌نشین ترک‌های شرقی را در سال 630 و خاقان‌نشین غربی ترک را در سال 659 شکست داد.

گلدن 2018، 320 1
بارتولد، همانجا 2

در این دوره لشکریان عربی-اسلامی پس از تسخیر ایران ساسانی به بلخ، ماوراءالنهر (سغد)، خوارزم و تاشکند رسیده و به گسترش حاکمیت خود و اسلام شروع کرده بودند. اما نخستین دولت ترک‌ها دیگر پراکنده شده بود و ترک‌ها تحت حاکمیت دودمان «تانگ» چین قرار گرفته بودند.

مدتی بعد، در سال 699 م. یعنی پنجاه سال پس از رسیدن لشکریان اسلام به مرزهای خراسان و ماوراءالنهر، باقیمانده نیروهای ترک‌های غربی در زیر رهبری یکی از روسای طایفه تورگش به نام «سولو» متحد شده و دومین دولت خاقان نشین ترک را تاسیس کردند که مرکزش باز در غرب منطقه آلتای و از جمله «بالاساغون» در قرقیزستان کنونی قرار داشت. این دولت در تاریخ با نام قبیله حاکم آن یعنی «تورگش» نیز معروف شده است.

در کشاکش ترک و عرب

دولت تورگش حدوداً هشتاد سال پابرجا بود. این دولت که در شرق یعنی مغولستان و شمال چین با رقیبان ترک خود در رویارویی قرار داشت، در جنوب یعنی ماوراءالنهر با قدرت فزاینده خلافت اسلامی امویان روبرو بود. اگرچه دولت ترکی «تورگش» مدتی در حال گسترش به سوی جنوب بود و در سال 712 حتی تا سمرقند پیش آمد، اما اعراب آنان را عقب راندند.

در این میان، اعراب و متحدین نومسلمان ایرانی آنان هنوز نتوانسته بودند بلخ، سغد (سمرقند و بخارا) و خوارزم را تسخیر کنند. هنوز پادشاهان و اشراف محلی ایرانی تبار در بلخ، سمرقند، بخارا و خوارزم که اکثراً هنوز زرتشتی و یا بودائی بودند و خود را در مقابل حملات مسلمانان می‌دیدند، کوشش می‌کردند از همه امکانات و کمک‌های خارجی و از جمله جنگجویان ترک دشت‌ها استفاده کنند. آنها حتی چندین بار به جلب کمک چینی‌ها تلاش کردند تا در مقابل اعراب ایستادگی کنند، اما در نهایت این کوشش‌ها چندان نتیجه نداد.

خاقان دولت تورگش «سولو» هم در تلاش بهره‌جویی از اختلافات اعراب و ایرانیان بومی ماوراءالنهر بود. سیاست سولو مبتنی بر نزدیکی با تبت، سازش با بیزانس (روم شرقی) و نزدیکی با بومیان ایرانی ماوراءالنهر (سمرقند، بخارا، خوارزم، تاشکند و بلخ) بر ضد اعراب بود. «ترک‌ها و عرب‌ها دشمن هم بودند و با همدیگر سرآشتی نداشتند، چرا که هر دو می‌خواستند حاکم این سرزمین ثروتمند (ماوراءالنهر، -م.) شوند»¹. در این شرایط، بومیان ایرانی میان اعراب از جنوب و ترک‌ها از شمال «گیرکرده بودند»².

تا سال 735 م. تنها سمرقند و یکی دو ناحیه کوچک در ماوراءالنهر در دست اعراب بود. باقیمانده «قلعه‌ها» یعنی شهرهای ماوراءالنهر از جمله بخارا تحت کنترل پادشاهان و اشراف بومی و یا مهاجران مسلح ترک قرار داشت که از حاکمان محلی ایرانی دفاع می‌کردند.

در این دوره روایات دقیق مورخین عرب و ایرانی از محاصره ناحیه «کمرجه» توسط ترک‌ها بسیار جالب است. ما در اینجا چکیده‌ای از روایت «تاریخ طبری» را نقل می‌کنیم:

اعراب در کمرجه تحت محاصره ترک‌ها بودند. شب هنگام که ترک‌ها موقتاً حمله را متوقف کرده بودند، دو فرستاده به طور جداگانه پیش اعراب آمدند تا به آنها پیشنهاد تسلیم به ترک‌ها را بدهند. فرد نخست کسی نبود جز یزدگرد سوم ساسانی که با امید بازیافتن پادشاهی اجدادش به ترکان پیوسته بود. «خسرو پسر یزدگرد با سی کس پیش آنها آمد و گفت: ای گروه عربان، چرا خودتان را به کشتن می‌دهید؟ من بودم که خاقان را آوردم که مملکت را به من باز دهد و برای شما امان می‌گیرم.» اما عربان بدو ناسزا گفتند و او برفت»³. پیشنهاد دوم ترک‌ها را که قابل تأمل تر بود، فردی از سغدیان بومی به نام «بازغری» آورد که به عنوان میانجی مورد اعتماد خاقان ترک آمده بود و دو ترک را هم به همراه خود داشت. او چندین عرب را نیز که در جنگ‌های پیشین به اسارت افتاده بودند، با خود آورده، پیامی از خاقان به آنها داد که می‌گفت به لشکر خاقان پیبوندند و در مقایسه با

کندی 177¹

همانجا²

طبری، 4101-4103³

مبلغی که از فرماندهان عرب خود می‌گیرند، مقرری بیشتری از خاقان ترک بگیرند. اما امیر اعراب در آن ناحیه با رد این پیشنهاد گفت: «این کار سر نمی‌گیرد. چگونه عربان که گرگانند با ترکان توانند بود که گوسفندان هستند؟ میان ما و شما صلح نخواهد بود» (طبری همانجا).

با اینهمه، ترک‌های تورگش در همراهی با نیروهای بومی ماوراءالنهر چندین بار با اعراب روبرو شدند و مثلاً در بخارا و سمرقند ضربه‌های سنگینی بر مسلمانان وارد آوردند.

سال 737 م. از نگاه گسترش و تحکیم حاکمیت اعراب نقطه چرخش نهائی بود. حاکم جدیدی به نام اسد بن عبدالله که خلیفه اموی به خراسان و ماوراءالنهر فرستاده بود، سیاست دوستی و نزدیکی با ایرانیان بومی حاکم در پیش گرفت و به جلب بسیاری از آنان به اسلام و دولت عربی موفق شد. حتی روایت است که «برمک»، بنیانگذار دودمان معروف وزیران دربار عباسیان و همچنین «سامان خدا»، نیای دودمان سامانیان که در سده دهم میلادی بر اکثر خراسان و ماوراءالنهر حکم رانده‌اند، با دعوت اسد بن عبدالله به اسلام گرویده‌اند.

از سوی دیگر، درست در همین دوره ستاره بخت ترک‌ها نیز رو به افول گذاشت.

در زمستان سال 737 خاقان ترک، سولو، اشتباه بزرگی کرده، شروع به غارت شهر و دهات و ولایت بلخ نمود.

درست در همین دوره، پادشاهان و اشراف بومی سغد و بلخ حمایت از اسد و مسلمانان را در پیش گرفتند. شاید برای ایرانیان بومی ماوراءالنهر و آسیای میانه، ترک‌های چادرنشین با ساختار دولتی و قدرت نظامی غیر منسجم و ناپایدار خود، دیگر گزینه قابل ترجیحی در مقابل اعراب و متحدین ایرانی آنان نبودند. شاید مردم بلخ، سغد و خوارزم که در تجارت و امور سود و زیان هم ماهر و با تجربه بودند، تشخیص داده بودند که در کشاکش عرب و ترک، کدام طرف پیروزمند خواهد بود و نمی‌خواستند با طرفی همدست شوند که شانس پیروزی چندانی ندارد.

آخرین تلاش سولو در همدستی با ایرانیان بومی ماوراءالنهر در سال 737 در نبرد «خارستان» (شمال افغانستان کنونی) شکست بی‌برگشتی برای ترک‌ها و پیروزی مهمی برای مسلمانان به بار آورد. در نتیجه این شکست، سولو که به دشت‌های شمال عقب‌نشینی کرده بود، از سوی یکی از خویشان و فرماندهان خود به قتل رسید. هفت سال بعد، در سال 744، آخرین حاکم دولت تورگش تابعیت خود را از دولت ترک‌های شرقی اویغور اعلان نمود و قارلوق‌های رقیب با اشغال «سویاب»، پایتخت دولت تورگش در قزاقستان کنونی، باقیمانده‌های این دومین دولت ترکی را نیز از میان بردند.

با متلاشی شدن دولت تورگش و غلبه دولت عربی-اسلامی در ماوراءالنهر و خراسان و سپس پیدایش دولت‌های محلی ایرانی مانند سامانیان که به ظاهر تابع خلیفه بغداد بودند، اما در عمل رفته رفته مستقل‌تر عمل می‌کردند، جامعه‌های رنگارنگ ترک‌ها باز به صورت پیشین یعنی مجموعه‌ای از طایفه‌ها و قبایل بیشماری درآمدند که هرکدام مستقلاً راه خود را در پیش می‌گرفتند، بی‌آنکه همه آنان تابع یک دولت‌داری منسجم «ترکی» باشند.

در سال 750 م. حاکمیت اعراب در آن سوی آمو دریا کم و بیش تکمیل شده بود. اما چینی‌ها در این سال‌ها آخرین تلاش خود را برای کسب قدرت و نفوذ در ماوراءالنهر انجام دادند.

میان سال‌های 747-749 م. شاه تُخارستان (در افغانستان کنونی) برای دفع اشرار در ناحیه گِلگت (امروزه در پاکستان) که مزاحم تاجران سُغدی می‌شدند، خواستار کمک از چینی‌ها شد. یکی از حاکمان چینی محل با نیروهای خود گروه اشرار را سرکوب کرد. آنگاه پادشاه فرغانه از همان حاکم درخواست کرد که در اختلاف خود با شاه چاچ (تاشکند) همسایه به او کمک کند. در نهایت چینی‌ها چاچ را اشغال کردند. شاه چاچ به ابومسلم پناه برده، خواهان کمک مسلمانان شد.

این شرایط ناگزیر باعث کشمکش نهائی میان دو قدرت باقیمانده در آسیای میانه یعنی خلافت اسلامی و چین گشت. در سال 751 م. رقابت میان پادشاهان محلی سغد باعث شد مسلمانان عرب و ایرانیان متحد آنان در یک سو و چینی‌های تانگ و قارلوق‌های متحد آنان در سوی دیگر در جنگی در سواحل رود تالاس در قزاقستان کنونی رویاروی همدیگر قرار

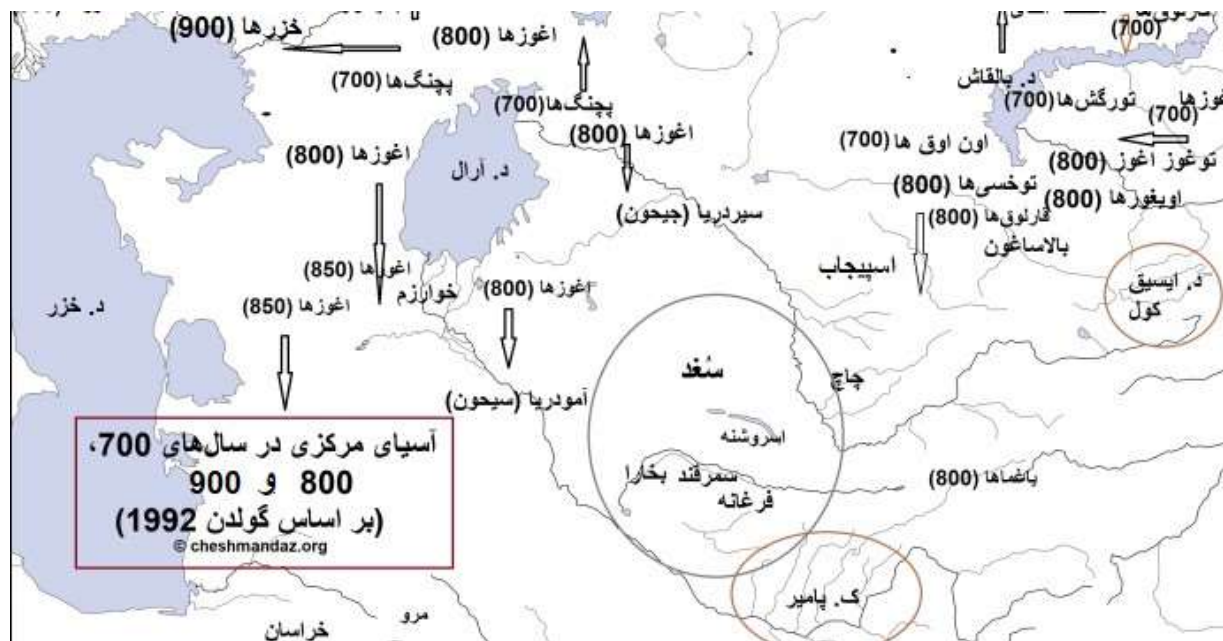
بگیرند. سرنوشت جنگ میان دو قدرت بزرگ با تغییر جبهه ناگهانی قارلوق ها به نفع لشکریان اسلام رقم خورد. قارلوق ها (که رقیب و دشمن ترک های غربی تورگش بودند) در وسط جنگ به جبهه مسلمانان پیوستند و باعث شکست چینی ها شدند¹.

پیروزی اعراب بر چین در ماوراءالنهر و اختلافات قبیله ای میان ترک ها که هنوز اکثراً در دشت های آسیای میانه می زیستند، باعث عقب نشینی چینی ها از ماوراءالنهر و دست بالا گرفتن اسلام به عنوان دین اکثریت مردم ماوراءالنهر گردید.

یکصد سال پس از تسخیر ایران ساسانی، اسلام در ماوراءالنهر، این «حاشیه» دولت اسلامی نیز تحکیم یافته بود. اما طبیعی است که اسلام آوردن ترک های چادرنشین دشت ها بیشتر طول کشید و اصولاً از راه های دیگری عملی شد. در هر مورد مشخص، روند پذیرش اسلام از سوی ترک ها به ده ها عامل وابسته بود: فشار سیاسی، نظامی یا اجتماعی، مصلحت، جنگجویی و مهارت نظامی از سوئی و اسارت و غلامی از سوی دیگر، باور واقعی، همراه شدن و تبعیت از رئیس قبیله هنگام پذیرش اسلام، و همچنین محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی مردم سرزمین های جدیدی که ترک ها در جریان کوچ و گسترش خود با آن روبرو می شدند..

گلدن 2011، 60¹

پس از پیروزی اسلام



سال 750 میلادی آغاز روندی بسیار مهم، پیچیده و سیصد-چهار صد ساله در تاریخ اسلام و از آن جمله ماوراءالنهر و خراسان است که «دروازه ورود ترک‌ها» به عالم اسلام شمرده می‌شود. تاریخ ترکان و روند پذیرش اسلام از سوی آنان را نیز بدون دانش عمومی در باره این مرحله نمی‌توان به درستی درک نمود.

سلسله مراتب تحولات مربوط به ترک‌ها در آسیای میانه و ماوراءالنهر را به خاطر بیاوریم. در پی فروپاشی دولت دوم ترک (تورگش) که بخش غربی امپراتوری سابق گوک تورک را دربر می‌گرفت، قبیله‌های مختلف ترکیک زبان رو به سوی غرب (آن سوی رود ولگا و اروپا) و یا جنوب غرب، یعنی مرزهای ماوراءالنهر، ایران و آناتولی گذاشتند. آنان که به سوی ماوراءالنهر، ایران و آناتولی رفتند، غالباً عبارت از قبایل اغوز بودند. این گروه بزرگ ترک‌ها، هم در زمانی که هنوز دولت ترک برقرار بود و هم پس از فروپاشی آن کوشش کردند در مقابل حمله‌های اعراب ایستادگی کنند فتح ایران ساسانی با آن همه وسعتش برای اعراب تنها چیزی نزدیک به ده تا بیست سال طول کشید، اما فتح ماوراءالنهر (سمرقند، بخارا و خوارزم) و همچنین بلخ و چاچ یعنی تاشکند کنونی از سوی اعراب تقریباً صد سال به درازا کشید. البته اکثر تاریخ نویسان نوشته‌اند که در پنجاه سال نخست، هدف اصلی اعراب نه واقعا گسترش خلافت اموی و یا اسلام، بلکه در درجه اول غارت و به خراج بستن شهرهای ثروتمند ماوراءالنهر بود.¹ ضمناً در این دوره سیاست کلی امویان هنوز به مرحله یک امپراتوری واقعی که بعداً در زمان عباسیان شاهدش هستیم، نرسیده بود. از سوی دیگر اختلافات قبیله ای اعراب مقیم خراسان و ماوراءالنهر نیز مانع پیشرفت منسجم و سازماندهی شده اعراب و نیروهای اسلام بود.

در سال 750 م. عباسیان با عنوان کردن فساد و خودسری بنی امیه و بخصوص اینکه امویان مانند بنی عباس نوادگان پیغمبر اسلام نیستند، شورش نموده، امویان را برکنار کردند و خود به جای آنان نشستند. این، برای دنیای اسلام که ماوراءالنهر و ایران نیز دیگر جزئی از آن شده بودند، آغاز دوران آرامش و پیشرفت تجاری و اقتصادی نسبی به شمار می‌رفت.

¹ بارتولد 1928، 183

در فصل گذشته جنگ اعراب و چینیان در سواحل رودخانه تالاس (قرقیزستان و قزاقستان کنونی) و پیروزی مسلمانان را شرح داده بودیم. این نبرد که تقریباً یک سال پس از بر سرکار آمدن عباسیان اتفاق افتاد، باعث شد که اسلام به صورت دین حاکم در ماوراءالنهر و حتی برخی مناطق آن سوی رود سیحون در آید. در حالی که چین، ایران و هندوستان صدها سال بازیگران اصلی این منطقه بودند، پس از نبرد تالاس، چین از صحنه خارج شد، عنصر ایرانیان (هم ایرانیان محلی و شرقی و هم ایرانیان نو مسلمانی که همراه با اعراب می جنگیدند) تقویت یافت و دو عنصر جدید به صف بازیگران اصلی منطقه و کلا دنیای اسلام اضافه شدند: عرب‌ها و ترک‌ها. با وجود همه فرقه‌ها و رقابت‌هایی که هنوز میان این سه عنصر: عرب، ایرانی و ترک موجود بود، آنچه که آنها را به صورت فزاینده‌ای به همدیگر وصل می نمود، اسلام بود.

عباسیان در مقایسه با پیش کسوتان اموی خود، نسبت به کسانی که عرب نبودند و بخصوص نسبت به ایرانیان تعامل و تسامح بیشتری داشتند. این سیاست کلی خلفای عباسی به ویژه با خلافت مامون مستحکم تر شد. مامون در زمان خلافت برادرش امین مدتی طولانی در خراسان زندگی و ولایت‌داری کرده بود. پدر مامون، خلیفه معروف عباسی هارون الرشید و مادرش یک کنیز ایرانی زبان از افغانستان بود.

از نگاه دستگاه دولتی و مالی، خلیفه‌های عباسی نظام اداری ساسانیان را مُدل دلخواه و ایده آلی برای خود می شمردند و امپراتوری خود را کم و بیش همانند امپراتوری ساسانی به ایالت‌ها و ولایت‌ها تقسیم نمودند.

از نگاه علمی، فلسفی و دینی نیز عباسیان تا دوره مامون و حتی معتصم از علوم یونانی و مکتب اسلامی «معتزله» پشتیبانی می کردند. طرفداران این مکتب در مقابل پیروی بی چون و چرا از متن موجود قرآن و حدیث‌ها و دیگر روایت‌های باقیمانده از پیامبر اسلام، روشی نسبتاً متناسب با عقل و خرد، شک، پرسش و پژوهش را تا حدی جایز می دانستند و حتی به آن برتری می دادند. از این جهت عباسیان آن دوره و حکومت‌های محلی وابسته به آنان، پژوهش‌های آزاد علمی و فلسفی و همچنین ترجمه آثار لاتین، یونانی و پارسی میانه یعنی پهلوی به عربی را تشویق می نمودند.

در خاورمیانه، اعراب «یکی از موفق‌ترین سیاست‌های استعماری تاریخ» را پیاده کردند.¹ تعداد زیادی از اعراب در سرزمین‌های فتح شده مستقر گشتند. با وجود سپری شدن دوران امویان، هنوز عرب و عربی زبان بودن امتیاز بزرگی محسوب می‌شد، بخصوص اگر این اعراب تازه وارد جزو لشکریان و یا دیوان بودند و یا اینکه روحانی و فقیه محسوب می‌شدند. اسکان یافتن طایفه‌های عرب در سرزمین‌های گوناگون امپراتوری و اقطاع (بخشیدن ملک و یا قطعه زمینی از سوی خلیفه) و دادن مقام‌های رسمی به آنها امتیاز بزرگی به شمار می‌رفت.

در سرزمین‌های سامی زبان خاورمیانه، زبان عربی (بخصوص میان مسیحیان و یهودیان) به تدریج جای آرامی را که تا آن زمان زبان مشترک و کتبی این مناطق بود، گرفت. زبان یونانی بیزانسی و پهلوی نیز که به خاطر همسایگی روم شرقی (بیزانس) و ایران ساسانی نفوذ قابل ملاحظه‌ای در اوایل دولت اسلامی داشت، به تدریج به آناتولی و کوهستان‌های شمال عراق پس رانده شد.

اسلام در ابتدا دین قشر فاتحان بود. قبول اسلام به تدریج صورت گرفت. بغداد پایتخت امپراتوری اسلامی عباسی بود، اما در این ولایت مرکزی عباسیان، اسلام هنوز تبدیل به دین اکثریت مردم نشده بود. این کار در عراق اقل تا قرن نهم و در سوریه و مصر حتی بیشتر طول کشید.

از نگاه پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها که موضوع اصلی ما در این سلسله مقالات است، باید تکرار کرد که فتح ایران ساسانی از سوی اعراب تنها ده سال و فتح ماوراءالنهر حدود صد سال طول کشید. یک دلیل این امر فقدان یک دولت مرکزی در ماوراءالنهر و مقاومت شدید و طولانی دسته‌های مسلح ترکانی بود که پس از فروپاشی دولت غربی ترک «درهای ماوراءالنهر و خراسان را می‌کوبیدند» و می‌خواستند در اتفاق و اتحاد با ایرانیان بومی ماوراءالنهر موقعیت خود را در این سرزمین‌های نو مستحکم کنند. اما آنگونه که دیدیم، تحولات بعدی منطبق با آرزوهای ترک‌ها و ایرانیان بومی و حاکم ماوراءالنهر نبود.

گلن، 2011، 61¹

بی‌شک فتح یک سرزمین می‌تواند رویدادی نسبتاً سریع باشد. اما به نظر می‌رسد پذیرش دینی جدید از سوی قاطبه مردم، آن هم دینی ناآشنا که ره‌آورد دولت و نظامی بیگانه باشد، وقت بیشتری طلب می‌کند.

با اینهمه، ایران از نخستین کشورهای بود که اکثریت مردمش اسلام را پذیرفتند. این، در قرن نهم بود. احتمالاً دلیل اصلی در سرعت نسبی قبول حاکمیت اعراب از سوی ایرانیان، فروپاشی داخلی نظام دولتی ساسانیان پیش از آمدن اعراب بخصوص در اثر جنگ‌های پایان‌ناپذیر و فرسایشی با روم شرقی همسایه و عافیت طلبی و ملاحظات سیاسی ایرانیان پس از فتح اعراب بوده است.¹

خراسان و ماوراءالنهر نیز تا یکی دو قرن پس از فتح ایران صحنه مهاجرت و استقرار صدها و هزاران طایفه و خانواده عرب گشت. به نظر برخی مورخین «بعید نیست که تعداد اعرابی که به مرو (امروزه در ترکمنستان) و دیگر شهرهای کوچک خراسان آن دوره کوچ کردند، بیشتر از تعداد اعرابی بوده باشد که به کل ایران آمده بودند. آنها تشنه ثروت و آکنده از حرص و ولع بودند. هسته اصلی لشکریان اسلام را هم که قرار بود به ماوراءالنهر حمله‌ور شوند، همین اعراب تشکیل می‌دادند.»² اما نقش اعراب مهاجر تنها عبارت از این نبود.

قرار بود به زودی خراسان و ماوراءالنهر تبدیل به یکی از مراکز شکوفایی علم و هنر دنیای اسلام (ابن سینا، محمد خوارزمی، ابوریحان بیرونی و ده‌ها دانشمند دیگر) و در عین حال فقیهان و علمای نامدار اسلام (ابوحنیفه، امام بخاری، غزالی و دیگران) شود که در تعارض با گروه نخست، اندیشه محافظه‌کارانه و حتی اصولگرایانه اسلامی (بخصوص تسنن) را بر عالم اسلام حاکم گردانیدند.

با اینهمه، برخلاف خاورمیانه عربی که عربی زبان میشد، در ایران و ماوراءالنهر، فارسی میانه (پهلوی) پس از مدتی نزدیک به دو قرن به تدریج با آمیزش با زبان عربی ساده‌تر و غنی‌تر شد، به صورت فارسی معاصر در آمد و از هند تا خاورمیانه و دیرتر آناتولی، پس از عربی به صورت مهم‌ترین زبان امپراتوری اسلامی درآمد.

فارسی معاصر حتی دیگر زبان‌های ایرانی شرقی در ماوراءالنهر (خوارزمی، سغدی، بلخی باستان و یا باکتربیایی) را کنار زده، به جای آنان زبان مشترک و کتبی منطقه گشت. جالب است که این جریان در سمرقند، بخارا و خوارزم و باکمک و تشویق مستقیم دربار سامانیان شروع شد و سپس با حمایت حکومت‌های ترک و ایرانی غزنوی، سلجوقی و خوارزمی به اقصی نقاط ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی گسترش پیدا کرد.

در ماوراءالنهر، ایرانیان بومی، مسلمانان و از جمله مسلمانان عرب را در ابتدا «تازیکی» و «تاجیکی» نامیدند. اما این نام دیرتر به تدریج به همه مسلمانان منطقه اطلاق شد که نه عرب و نه ترک زبان، بلکه فارسی زبان بودند.

اما فارسی معاصر تنها زبانی نبود که در ماوراءالنهر جایگزین زبان‌های ایرانی شرقی مانند سغدی و خوارزمی شد. ترکی نیز با همه رنگارنگی لهجه‌هایش که مربوط به قبایل و اقوام کوچ‌نشین ترک بود، در ماوراءالنهر ریشه دواند و در طول دو سه قرن به زبان نخست بخش مهمی از مردم این سرزمین (امروزه ازبکستان و ترکمنستان) تبدیل گردید. مثلاً تغییر زبان اکثر خوارزمیان از ایرانی شرقی (خوارزمی باستان) به ترکی در قرن‌های دهم-یازدهم صورت گرفته است.³ در اواخر قرن دهم محمود کاشغری، فرهنگ‌نگار معروف ترک دربار قراخانیان، در «دیوان لغات‌الترک» که به عربی نوشته شده، به شهرهائی در ماوراءالنهر اشاره کرده که مردمشان دوزبانه (سغدی و ترکی) هستند. او علاوه می‌کند که ترکی در شهرهای ماوراءالنهر زبان حاکم است و زبان‌های محلی ایرانی تنها توانسته‌اند در روستاهای دوروبر باقی بمانند.

هیچ موضوع تاریخی را نمی‌توان به صورت انتزاعی، یعنی به تنهایی و دور از گذشته و محیط آن بررسی نمود و به نتیجه درستی رسید. از این جهت ناچار شدیم خاستگاه، گذشته ترک‌های پیشا اسلام، فراز و نشیب دولت داری و روابط آنان با

¹ فرای 2015، 276

² کندی 237

³ باسورث 1381، 16

همسایگان‌شان و همچنین ظهور و گسترش اسلام تا دشت های آسیای میانه را که خاستگاه اصلی ترک‌هاست، به طور خلاصه یادآوری کنیم.

اسلام بیشک به دست اعراب به بین‌النهرین (عراق کنونی)، ایران، ماوراءالنهر (ازبکستان و تاجیکستان کنونی) و از آنجا به آن سوی رود سیحون (جنوب روسیه، چین، مغولستان، قزاقستان و قرقیزستان کنونی) یعنی سرزمین های نخستین ترک‌ها آمده است. اگر اعراب، ایران ساسانی را شکست نمی‌دادند و مطیع خود نمی‌نمودند، ایرانیان و به دنبال آنان ترک‌ها نیز مسلمان نمی‌شدند.

پیدایش اسلام و آغاز گسترش آن در شبه جزیره عربستان حدودا در سال های 620 میلادی بود. وضع ترک‌ها در آن سال‌ها چه بود؟

ترک‌ها در آن سوی مرزبانی‌های شمال شرق دولت ساسانی زندگی می‌کردند. نخستین دولت آنها که مبتنی بر نظامی قبیله‌ای بود و صاحب تصرفاتی گسترده و سرزمینی چند قومی در دشت های میان چین و ایران گشته بود، در اثر اختلافات داخلی میان دو بخش شرقی و غربی تقسیم شده بود. قرار بود بخش شرقی دولت ترک (در کاشغر چین و مغولستان) حدودا ده سال پس از ظهور اسلام از سوی چین همسایه متلاشی شود، بیست سال پس از ظهور اسلام، اعراب دولت ساسانی را شکست دهند و در داخل ایران پیشروی نمایند، تا اینکه در عرض ده-بیست سال با فتح خراسان به ماوراءالنهر برسند. مردم بومی ماوراءالنهر دولت‌های کوچک (خوارزم، سغد، بلخ) و پادشاهان محلی خود را داشتند. آنها هنوز غالبا ایرانی تبار و ایرانی زبان بودند، به زبان‌های ایرانی شرقی (خوارزمی، سغدی) سخن می‌گفتند و دین اکثریت آنان زرتشتی، بودائی و تا حدی هم مسیحی و مانوی بود.

ترک‌ها اگرچه اکثرا در دشت‌های آنسوی آمودریا و سیردریا زندگی می‌کردند. اما از همان دوره ساسانیان، همسایگی، تجارت، وصلت و دست‌اندازی میان آنان و ایرانیان موجود بود. در نتیجه همین مناسبات نیز گروه‌های کوچک و بزرگ ترک‌ها بخصوص در ماوراءالنهر و حتی برخی مناطق خراسان نیز یکجانشین شده، مسکون گشته بودند¹. اما پس از سقوط ساسانیان، مرزبانی‌های ایرانیان در خراسان و ماوراءالنهر نیز متزلزل گشته، حتی ازین رفتند. در نتیجه، نفوذ ترکان به ماوراءالنهر و از آنجا به خراسان رفته رفته افزایش یافت.

نفوذ و دست‌اندازی‌های قبایل ترک و همچنین رویارویی‌های خود این قبیله‌ها بایکدیگر بخصوص زمانی افزایش یافت که دولت غربی ترک حدودا در اواسط قرن هشتم آخرین شکست خود را از اعراب و سپس ضربه نهائی را از دیگر قبایل ترک منطقه یعنی اویغورها و قارلوق‌ها خورد و از هم پاشید.

در واقع دشت‌های گسترده میان ایران و چین باستان، دستکم هزارسال پیش از ظهور ترکان در این سرزمین‌ها نیز صحنه این گونه حرکات و تبدلات قومی و فرهنگی بودند. اکثر اقوام و قبایل این سرزمین‌ها، از آوار و ماساگت و هون و هپتالیان گرفته تا خزر و ترک، از هند و ایرانیان شرقی گرفته تا ترک‌های غربی و مغول‌های شرقی همه به نوبت این کشاکش‌های پرماجرا را تجربه کردند تا بالاخره پس از قرن‌ها فراز و نشیب و ستیز و آمیزش، در سرزمینی یکجانشین شوند و تا اندازه‌ای آرام بگیرند.

در اواسط قرن هشتم دولت ترک آسیای میانه درهم شکسته بود، مرزبانی‌های ایران ساسانی دیگر وجود نداشت، چین دیگر بازیگر مهمی در آسیای مرکزی به شمار نمی‌رفت، امپراتوری جدیدی به رهبری اعراب، قومی بیگانه برای این منطقه با دینی کاملا نوین یعنی اسلام، در حال قدرت‌گیری و پیروزی‌ی در پی بود. در دستگاه خلافت عربی-اسلامی اختلافات و رقابت‌های شخصی و قبیله‌ای اعراب، حاکمیت خلفا را با خطری جدی روبرو نموده بود.

در این شرایط پیچیده و پیوسته در حال تحول، ترک‌ها، هم در مجموع و هم به عنوان قبیله‌های جداگانه، در مجرائی تاریخی قرارگرفته بودند که آنها را به نقش‌های سلطنت و رهبری تمام دنیای اسلام می‌راند. درهای ایران سابقا ساسانی به روی آنها باز بود. به خاطر اختلافات داخلی اعراب و فشار روزافزون ایرانیان نومسلمان (بخصوص برمکیان و آل بویه، صفاریان و

فرای و سایلی 2007، 179-192 1

سامانیان) بر دستگاه خلافت عباسی، ترک‌ها به زودی در امور نظامی و فرماندهی به مقام‌های ارشد و حتی رهبری‌کننده در سلسله‌های محلی و حتی خود دستگاه خلفای عباسی رسیده و به تدریج آنها را برکنار کرده، خود به جای آن پادشاهان و سلاطین نشستند.

در این رهگذر دو عامل اصلی، در شرایط مشخص سیاسی و اجتماعی آن دوره، به ترک‌ها در رسیدن به این مقام و نقش سیاسی و اجتماعی در عالم اسلام یاری کرده است، یکم: مهارت نظامی، جنگ‌آوری و فرماندهی آنان که ناشی از زندگی کوچ‌نشینی آنان در آسیای میانه بود و دوم: پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها در همان «دوران گذار» ماوراءالنهر (در درجه اول با تبلیغ و تشویق ایرانیان) و تبدیل سریع سلاطین ترک غزنوی و بخصوص سلجوقی به بیرق‌داران اصلی در دنیای اسلام. آنها دیگر همان ترک‌هایی نبودند که در دشت‌های آسیای میانه می‌زیستند: آنها هم مسلمان و هم ایرانی شده بودند. این، آغاز مرحله‌ای طولانی در دولت‌داری و فرهنگ‌خاورمیانه است که دانشمندان آن را «حاکمیت ترکی-ایرانی بر بستر اسلام» نامیده‌اند.¹

اسلام، سامانیان و ترک‌ها



تیرانداز ترک (از کتب قدیمی عثمانی)

می‌دانیم که ایرانیان، مدت‌ها پیش از ظهور اسلام، یعنی از دوره ساسانیان آشنائی دیرینی با همسایگان شمال شرقی خود ترک‌ها داشتند که در دشت‌های آن سوی رود «سپردریا» (سیحون) می‌زیستند. آنها حتی با دولت ترک که 70-80 سال پیش از اسلام در همین دشت‌ها ایجاد شده بود، روابطی گاه دوستانه و گاه خصمانه برقرار نموده بودند. اما اعراب که دستکم پنج هزار کیلومتر از مراکز دشت‌های اوراسیا دور بودند و هیچ همسایگی با ترک‌ها نداشتند، تا حمله اعراب به ایران و پیشروی آنان تا خراسان و ماوراءالنهر چیز مشخص و دقیقی در باره ترک‌ها نمی‌دانستند.

نخستین نمونه‌هایی که اعراب در آن از ترک‌ها بحث کرده‌اند، مربوط به اشعار دوران «جاهلیت» و قرن اول قمری است. حتی حدیث ضعیف و تایید نشده‌ای هم به پیامبر اسلام نسبت داده می‌شود که گویا گفته است «تا زمانی که ترک‌ها شما را به حال خود بگذارند، شما هم آنها را به حال خود بگذارید.»¹ صرف‌نظر از این نمونه‌های عمومی و غالباً غیر مستند، نخستین ذکر روشن نام ترک‌ها توسط مورخین عرب و ایرانی در قرن نهم میلادی است، یعنی زمانی که ماوراءالنهر پس از مقاومتی یکصد ساله در برابر حکومت اسلامی تسلیم شده و اکثریت مردم بومی و ایرانی تبار آن به اسلام گرویدند. از یکسو حملات مسلمانان به ترک‌های دشت‌های شمال و اسیر گرفتن آنان و از سوی دیگر حمله، کوچ و سکونت طایفه‌های ترک و ورود آنها به لشکرهای عالم اسلام از همین دوره شروع می‌شود. آغاز اسلام آوردن تدریجی ترک‌ها هم در همین دوره است - حدوداً سال‌های 750 تا 850 میلادی.

عثمان، 261-262¹

مسلمان شدن اکثر مردم خراسان و ماوراءالنهر تقریباً تا این سال‌ها تمام شده بود. مسلمان شدن ترک‌ها از اواخر این دوره یعنی در زمان سامانیان شروع شده، تا 150-200 سال بعد یعنی اوایل هزاره یکم میلادی ادامه یافته است.

سامانیان ایرانی

این، دوره امیران سامانی در شرق ایران و از جمله خراسان و همچنین ماوراءالنهر بود. آنها مانند اکثریت مردم بومی این دیار، ایرانی زبان بودند، خود را نایب و امیر خلفای عباسی می‌شمردند، اما در خراسان و ماوراءالنهر عملاً به صورت پادشاهان مستقل حکم می‌راندند و در دربار عباسی نفوذ بسیاری داشتند.

یک علت بزرگ نفوذ سامانیان در دربار عباسی این بود که جد این دودمان «سامان خُدادت» که اصلاً اهل بلخ و زرتشتی بود، با تشویق یکی از والیان عرب در خراسان به اسلام گرویده بود و مخصوصاً خلیفه عباسی، مامون، بی‌دریغ از حاکمیت سامانیان در شرق امپراتوری حمایت می‌نمود. علت دیگر نیز طبعاً حملات مداوم لشکریان سامانی به دشت‌های آسیای مرکزی و اسیر گرفتن ترکان چادرنشین بود که بعد از تعلیمات بخصوص به دستگاه خلیفه بغداد فرستاده میشدند.

در دوره تقریباً دویست ساله سامانیان (819-1005) تعداد بیشتری از ترک‌های دشت‌های شمال به‌خصوص به‌خاطر مهارت و بی‌باکی در صحنه جنگ که از خود نشان می‌دادند، وارد ماوراءالنهر و خراسان شده به خدمت اردوی سامانیان و خلیفه عباسی در می‌آمدند. هنگامی که سامانیان به قدرت رسیدند، دولت غربی ترکان در دشت‌های شمال فروپاشیده و قبایل و طایفه‌های رنگارنگ ترک، از جمله اغوزها (به عربی «غُزها») در آنسوی خوارزم و قارلوق‌ها (به عربی «خرلیخان») در آنسوی چاچ (تاشکند) و فرغانه که نسبت به دیگر قبایل ترک به مرزهای دولت اسلامی نزدیک‌تر بودند، پراکنده و پربیش‌ان شده، درگیر کشاکش‌های قبیله‌ای با یکدیگر بودند. خدمت در لشکر سامانیان فرصت خوبی برای آنان بود و به همین جهت تعداد آنها در ماوراءالنهر رفته رفته بیشتر می‌شد.

مردم بومی و ایرانی زبان ماوراءالنهر تا اوایل قرن نهم (800 م.) مسلمان شده بود. چند وچون این روند را در فصل‌های گذشته شرح داده بودیم. اما اسلام آوردن ترک‌ها قرار بود حدود 200 سال بعد تکمیل شود.

سامانیان نقش بسیار بزرگی هم در تشویق و رواج زبان و فرهنگ فارسی و هم در تحکیم اسلام در ماوراءالنهر و خراسان و گسترش آن در دشت‌های آن سوی رود سیحون و خوارزم یعنی قزاقستان و قرقیزستان کنونی داشتند که مردمشان هنوز به صورت قبایل کوچ نشین زندگی می‌کردند و غالباً شمن‌باور بودند.

طوری که پیش‌تر هم گفتیم، مردم و پادشاهان بومی ماوراءالنهر دولتی مرکزی و مقتدر با نیروی نظامی قدرتمند و متشکل نداشتند و چه قبل از پیروزی اسلام و چه پس از آن، برای دفاع از خود ناچار به جلب نیروهای جنگجوی ترک از دشت‌های شمال می‌شدند. از این جهت نفوذ سربازان و فرماندهان ترک در دربار سامانیان تقریباً در تمام مدت حکومت این دودمان موجود بود و پیوسته افزایش می‌یافت، تا جایی که 50-60 سال پیش از فروپاشی دولت سامانی، قدرت دولت عملاً نه در دست امیران سامانی، بلکه فرماندهان و سربازان ترک آنان بود، چیزی که در نهایت باعث سقوط سامانیان به دست همان نظامیان ترک شد.

نکته مهم دوم این است که در اوایل قرن نهم یعنی همزمان با برآمدن سامانیان، بازار تجارت برده رواج بی‌مانندی در دنیای اسلام یافته بود. در آسیای میانه، طاهریان و بخصوص سامانیان که طولانی‌تر حکومت کردند، نقش درجه اولی در این تجارت داشتند و بخش بزرگ این بردگان از قبیله‌های ترک دشت‌های شمال بود. سرچشمه دوم بردگانی بودند که از دیگر سرزمین‌ها آورده می‌شدند. در این کار به جز دولت سامانیان، دولت قبیله‌ای خزرها (از قرن هفتم تا اواسط قرن دهم) در شرق، شمال و غرب دریای خزر نقش فعالی داشت. خزرها که اتحادیه‌ای از قبایل مختلف بودند، پس از فروپاشی دولت غربی ترک، خود را مستقل نمودند. درآمد اصلی آنها اساساً از طریق کنترل راه‌های تجارت اروپای شمالی با جهان اسلام و تامین برده برای دستگاه خلافت عباسی بود. بردگانی که خرید و فروش می‌شدند، اکثراً کوچ نشینان ترک دشت‌ها و اسلاوهای جنگل‌های اروپای شرقی بودند. اما در این زمینه بیشک سامانیان نسبت به خزرها نقش فعال‌تری داشتند.

«هم زیارت، هم تجارت»

امیران سامانی حمله به دشت‌های آسیای میانه و اسیرگرفتن بردگان ترک را تبدیل به تجارت پردرآمدی نموده بودند. از جمله در سال 893 م. در نتیجه لشکرکشی امیراسماعیل سامانی به سواحل رود تالاس (و یا طراز در قزاقستان و قرقیزستان کنونی) که مرکز ترک‌های قارلوق بود، 10 تا 15 هزار اسیر به دست سامانیان افتاد. بخش قابل توجهی از ثروت سامانیان نیز از همین هجوم‌ها و فروش بندگان ترک حاصل می‌گردید. وقتی گروه‌های جداگانه، ترک‌ها را دردشت‌های شمال اسیر گرفته و برای فروش به ماوراءالنهر می‌آوردند، از بابت ورود به سرحدات دولت سامانی برای هر برده باجی برابر با هفتاد تا یکصد درهم و همچنین برای ورود بندگان مرد و جوان ترک «حق جواز» اضافی گرفته می‌شد. قیمت هر برده ترک از 300 تا 3000 درهم بود. در دوره عباسیان، امیران خراسان و ماوراءالنهر بخشی از بدهی خراج و مالیات ولایات خود را با ارسال گروه‌های بزرگ غلامان و کنیزان به دربار عباسی می‌پرداختند¹. مقدسی نوشته است که «سامانیان امور عبور مرزی و فروش اسیران را به دست خود گرفته بودند و خراسان سالانه از بابت عبور 12000 برده از آمودریا درآمد به دست می‌آورد» (همانجا).

اکثریت بندگان ترک یا در دستگاه نظامی سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان می‌ماندند و یا به دربار خلفای عباسی فروخته می‌شدند. حتی معروف است که در زمان خلافت مامون، برادرش معتصم (خلیفه بعدی) که فرمانده معروفی هم بود، کسی را مامور کرده بود که هرسال به سمرقند پیش نوح بن اسد می‌رفت و از او تعداد کثیری غلام ترک می‌خرد، تا جائی که به گفته یعقوبی² تعداد این گروه غلامان که اکثراً آزاد شده، به خدمت اردوی خلیفه در می‌آمدند، به سه هزار نفر می‌رسید.

خرید بندگان از شمال و شرق آفریقا هم در دستگاه دولت عباسیان رایج بود، اما ظاهراً هیچکدام از آنها از نگاه رشادت جوانان در فنون جنگاوری و زیبایی کنیزان یارای رقابت با زرخریدان ترک را نداشتند. اعراب از یکسو نمی‌خواستند خود به جنگ و گسترش دین و ثروت دولت اسلامی پردازند و ترجیح می‌دادند این کار را دیگران برای آنها انجام دهند و از سوی دیگر هراس از اختلافات داخلی و قبیله‌ای اعراب، آنها را بیشتر و بیشتر به استفاده از بندگان، مخصوصاً در امور نظامی و کارهای خانه سوق می‌داد. دقت می‌شد که غلامان و کنیزان با اعراب و عربی‌زبانان نزدیک نشوند و آمیزش نیابند، تا خطر توطئه چینی برضد اربابانشان ایجاد نشود. به همین منظور غلامان جنگی جدا از بغداد در شهر «سامرا» که مخصوصاً برای غلامان غیر عرب ساخته شده بود، اسکان یافته بودند. آنها حق داشتند فقط با زنانی ازدواج کنند که خلیفه و یا نماینده او برای آنان انتخاب می‌کرد.

اعراب، بندگان مرد و بخصوص کسانی را که در امور نظامی به کار گرفته می‌شدند، «غلام» و یا «مملوک» (یعنی خریداری شده) می‌نامیدند. اکثریت بزرگ غلامانی که از شرق دولت عباسی (خراسان و ماوراءالنهر) آورده شده بودند، ترک بودند، اما ایرانیان (عجم، اعاجم) و افراد اقوام دیگر نیز در میان غلامان موجود بودند. همه غلامانی که از مشرق زمین یعنی خراسان و ماوراءالنهر آمده بودند، بدون تفکیک قومیت آنان، «ترک» نامیده می‌شدند. اکثر بزرگانی که خزرها اسیر گرفته به دولت عباسی می‌فروختند نیز ترک‌های چادرنشین و یا بلغارهای حوزه رود ولگا بودند که در حملات خزرها به دشت‌های همسایه اسیر افتاده بودند. اما در میان آنها نیز اسپرانی از خود خزرها و دیگر قبایل دشت‌ها دیده می‌شد.

بردگان زن، چه جوان و چه مسن، «کنیز» و به عربی خادمه و جاریه نامیده می‌شدند که در امور خانگی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. با ارجاع به «اصول شرعی» هرگونه رابطه با کنیزان برای صاحبان آنان «مشروع» شمرده می‌شد. کنیزان جوان ترک به زیبایی و درعین حال تندخویی و بی‌وفائی معروف بودند، تا جائی که این موضوع تا قرن‌ها بعد در ادبیات فارسی به کار برده شده است.

حمله به دشت‌ها و اسیرگرفتن بندگان ترک، «هم تجارت و هم زیارت» خوبی بود. از نگاه اعراب و ایرانیان، این عملیات که یکی دو قرن طول کشید، «جهاد» بزرگی برای اشاعه و گسترش اسلام در میان «کفار بدوی» و چادرنشینان شمن‌باور و همچنین تقویت مالی و نظامی دستگاه خلافت و حکومت‌های محلی مانند سامانیان به‌شمار می‌رفت. از طرف دیگر می‌دانیم که اسیر

باسورث 2007 الف، 197

البلدان 29

گرفتن «کفار» و حتی قتل و یا خرید و فروش آنان به عنوان برده در اسلام جایز بود. این وضع در سده های نخستین اسلام شرایط لازم را برای رواج برده‌داری و خرید و فروش اسیران فراهم می آورد.

مورخین اسلامی، دوره سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان را به عنوان مرحله پرشکوه و پیروزمند «جهاد علیه کفار» یعنی ترک‌های شمن‌باور دشت‌ها و «موفق‌ترین جبهه جنگ» برای حفظ و گسترش «حدود و ثغور» دولت اسلامی توصیف کرده‌اند. مثلا ابن حوقل (قرن دهم) در وصف ماوراءالنهر می نویسد: «و اما نیرومندی آنان (مردم ماوراءالنهر) چنان است که در بلاد اسلام مردمی جنگاورتر از آنان نیست، چه سراسر حدود ماوراءالنهر به جنگ‌گاه‌ها نزدیک است (...). برای مسلمانان جنگ‌گاهی دشوارتر و مهمتر از جنگ‌گاه ترک نیست و مردم ماوراءالنهر در برابر ایشانند و بلاد اسلام را از خطر تجاوز آنان حفظ می‌کنند. سراسر ماوراءالنهر مرزهای ترکان است که آماده جنگند و مردم آنجا را صبح و شام تهدید می‌کنند.»¹ مقدسی «مشرق» یعنی خراسان و ماوراءالنهر را «پایگاه اسلام و دژ استوار آن» و «سد راه ترک‌ها و سپر غزها»² می نامد و یعقوبی در «البلدان» هنگام شمردن «ثغور» (حاشیه‌های مرزی) دولت عباسی، از سمرقند، فرغانه، چاچ (تاشکند) و اسبیشاب به عنوان «گلوگاه ترک» سخن می‌گوید که «ماورای آن بلاد شرک است و عموم بلاد ترک که خراسان و سیستان را احاطه دارد.»³ یعقوبی حتی گروه‌بندی‌های قبیله‌ای ترکان و طرز زندگی کوچ‌نشینی آنان را به گونه‌ای نسبتاً دقیق توصیف می‌کند و می‌نویسد: «ترکستان و ترک‌ها را چندین صنف و چندین مملکت است، از جمله خرلخیه (قارلوقستان)، و تُغوزغُز (نُه اغوز) و تُرکُش (تورگش) و کیماق (قیمیق) و غُز و هر صنفی از ترک را مملکتی جداگانه است و برخی از ایشان با برخی دیگر می‌جنگند و آنها را منزل‌ها و قلعه‌هایی نیست، بلکه در خیمه‌های چند ضلعی ترکی منزل دارند (...). اینان به سرزمین خراسان (شامل ماوراءالنهر) احاطه دارند و از هر ناحیه ای می‌جنگند و با آنها جنگ می‌شود، چنانکه ولایتی از ولایات خراسان نیست، مگر آنکه آنان با ترک‌ها می‌جنگند و ترکان از هر صنفی نیز با آنان می‌جنگند» (همانجا).

تحول در وجهه ترک‌ها

پر واضح است که ترک‌هایی که در اینجا با لحن منفی و به عنوان «کافر» و «دشمن دین» توصیف می‌شوند، قبیله‌های چادرنشین ترک بودند که یا مسلمانان به سرزمین‌های آنان یعنی آن‌سوی مرزهای دولت اسلامی در خراسان و ماوراءالنهر هجوم نموده، با آنان می‌جنگیدند و یا آنان به مرزهای دولت اسلامی دست‌اندازی کرده، به مسلمانان حمله ور می‌شدند.

این تخمینا در سال‌های 800-1000 یعنی تا اوایل هزاره دوم میلادی و یا مدتی پس از آن بوده است. آثار تاریخی و جغرافیایی هم که از آنها نقل قول آوردیم، از همین دوره هستند. اگر از دوره آغازین اسلام که بیشتر آثار آن یا از میان رفته‌اند و یا هنوز به شرح اقالیم و سرزمین‌های دوران گسترش اسلام اشاره نمی‌کنند، صرف‌نظر کنیم، می‌توان گفت که مجموعاً حدود پانزده اثر تاریخی-جغرافیایی از نویسندگان عرب و ایرانی و یا اقوام دیگر وجود دارند که در این دوره در باره سرزمین‌ها و اقوام رنگارنگ خلافت و از جمله مناطق ترک‌نشین و قبایل ترک زبان آسیای میانه در آن دوره گزارش داده‌اند. تقریباً در همه این آثار تاریخی-جغرافیایی با این تصویر کلی روبرو می‌شویم که در چند نمونه فوق یادآوری کردیم.

این درست دوره‌ای است که سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر و عموماً شرق ایران امروز حکومت می‌کردند.

طبعا اکثر اعتبار و «ثمره» مادی و معنوی این «جهاد بزرگ» در شرق قلمرو اسلام به حساب امیران سامانی نوشته شده است. اما می‌دانیم که از آغاز دولت سامانیان در سال 819 م. و به‌ویژه در دوره اوج قدرت آنان، اکثریت فزاینده‌ای از سربازان و فرماندهان لشکریان سامانی و دیرتر خود خلیفه عباسی را همان ترک‌های دشت‌های شمال تشکیل می‌دادند. آنها یا به صورت داوطلبانه و یا پس از جنگ و اسارت، به صف لشکر سامانیان پیوسته بودند و در اواخر هزاره یکم میلادی حتی اربابان سامانی خود را کنار زده، برجای آنها نشستند.

ابن حوقل 196-197 1

مقدسی، 159-160 2

یعقوبی 70-71 3

به یاد بیاوریم: پس از سقوط دولت ساسانیان و بخصوص گسترش اسلام میان ایرانی تباران بومی ماوراءالنهر، هم نفوذ و هم نفوس یعنی تعداد ترک‌ها در ماوراءالنهر رو به افزایش گذاشت. در جنگ معروف تالاس میان مسلمانان و لشکر چین که در سال 751 م. در دشت‌های قزاقستان و قرقیزستان کنونی درگرفت، عامل مهمی که گفته می‌شود باعث پیروزی لشکر اسلام گردید، این بود که انبوه سربازان ترک که در جانب چین و برضد مسلمانان می‌جنگیدند، در وسط جنگ جبهه عوض کرده، به مسلمانان پیوستند و شروع به جنگ بر ضد چین و متحدین آن نمودند. اطلاعات دقیقی موجود نیست که آیا ترک‌های چادرنشین و اغلب شمن‌باور که طبق روایت‌ها قراردادی و بخاطر مزد می‌جنگیدند، همزمان با تغییر جبهه به سود لشکر اسلام خود نیز مسلمان شدند، یا نه؟ در باره بیش از ده هزار جنگجوی ترک در دشت‌های قزاقستان و قرقیزستان کنونی که گویا در جنگ معروف تالاس به اسارت امیر اسماعیل سامانی درآمدند نیز احتمالاً میتوان سوال مشابهی را مطرح نمود.

در اینجا دو موضوع را می‌توان به راحتی ادعا نمود.

اولاً احتمال قوی بر آن است که در همه این موارد، جنگجویان ترک که چه دواطلبانه و در شرایط صلح (از جمله خرید به عنوان برده و غلام) و چه در نتیجه جنگ، شکست و اسارت به دولت اسلامی پیوسته بودند، دستکم با ادای یک «کلمه شهادت» و قبول فرمانروائی خلیفه و «امیر المومنین» به عنوان «مسلمان» پذیرفته شده بودند.¹ به هر تقدیر، «اسیرانی که مسلمان نبودند، نمی‌توانستند به لشکریان خلافت بپیوندند» (همانجا). طبیعتاً پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها از راه‌های دیگر، مانند فشار محیط و نیاز به هم‌رنگی با اکثریت، تجارت و یا تبلیغات دینی (بخصوص از سوی صوفیان ایرانی تبار) نیز تحقق یافته است.

ثانیاً پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها که در زمان ظهور اسلام اکثریت بزرگشان چادرنشین و شمن‌باور بودند، به موازات روند یکجا نشین شدن آنان انجام گرفته است. پذیرش و گسترش اسلام در جوامع قبیله‌ای و پراکنده ترک‌ها در آسیای میانه به سادگی و سرعتی که حتی در جامعه قبیله‌ای و چادرنشین اعراب عربستان در اوایل اسلام روایت شده است، نبود. مورخین اسلامی بارها در باره برخی قبایل دشت‌های آسیای میانه و جنوب روسیه (از جمله بلغارهای وُلگا) خبر داده اند که به اسلام گرویده، اما در باره این دین نو چیزی نمی‌دانسته اند.

در آغاز چنین بوده که در حالیکه اکثر ترک‌های کوچ‌نشین شمن‌باور مانده و حتی بر ضد مسلمانان جنگیده‌اند، آنان که در امتداد «راه ابریشم» و واحه‌های آسیای میانه یکجا نشین شده و یا ابتدا در ماوراءالنهر و خراسان به زندگی ثابت‌تر شهری و یا روستائی شروع کرده‌اند، در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی محیط خود، بودائی، مانوی، مسیحی و دیرتر اکثر مسلمان شده‌اند.

همزمان با پذیرش اسلام از سوی ترک‌هایی که زندگی کوچ‌نشینی آسیای میانه را به هر صورت و دلیلی ترک کرده، در ماوراءالنهر، خراسان، مابقی ایران و خاورمیانه وارد جهان اسلام شده‌اند، برخورد تاریخنویسی اسلامی نیز به تدریج تحول پیدا می‌کند. تا قرن‌های دهم و یازدهم در حالیکه همان نگاه «جهاد بزرگ» سامانیان خراسان و ماوراءالنهر بر ضد «اتراک کافر» دشت‌ها ادامه می‌یابد، ترک‌های نومسلمان و یکجا نشین شده در داخل خلافت اسلامی به عنوان جنگجویان، امیران و دیرتر حتی فرماندهان و سلاطین این دولت‌های اسلامی صاحب اعتبار و احترام اجتماعی و سیاسی فزاینده‌ای می‌گردند. پایه این اعتبار که همزمان با قدرت گرفتن ترک‌ها در داخل نیروهای نظامی دولت افزایش می‌یابد، توان و مهارت نظامی و جنگجویی آنان بوده است.

از سوی دیگر، ترک‌ها مورد اعتماد اعراب قرار داشتند، چرا که آنها بومی خاورمیانه نبودند، روابط قومی و فرهنگی با مردم خاورمیانه نداشتند و می‌توانستند فارغ از کشاکش‌های داخلی و قومی اعراب، با وفاداری به خلفای عباسی و امیران سامانی خدمت کنند. جاحظ البصری، مورخ اوایل عباسیان، در رساله خود موسوم به «مناقب الترتک» در باره مهارت جنگی ترک‌ها

¹ عثمان 268

می‌نوشت که آنها بیشتر عمرشان را نه در روی زمین، بلکه در حال اسب سواری می‌گذرانند. «اهل چین در صنعت، یونانیان در حکمت و آداب، آل ساسان در دولتمداری و ترک‌ها در جنگ برتر از دیگرانند»¹.

همزمان با یکجانشین شدن تدریجی، کسب شهرت جنگاوری و فرماندهی ترک‌ها در لشکرهای اسلامی بیشک به اعتبار اجتماعی آنان در جهان اسلام افزوده است. اما در این هم نمی‌توان شک نمود که بدون پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها و انطباق آنان با محیط اجتماعی جدید در وطن‌های نویافته، ترقی و تحکیم موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان در جامعه اسلامی اصولاً قابل تصور نمی‌بود.

1 جاحظ، مناقب 67¹

راه دراز مسلمان شدن ترک‌ها

آیا ترک‌ها در مدتی کوتاه، به گونه‌ای مسالم آمیز و حتی داوطلبانه و در اثر جاذبه امپراتوری عربی-اسلامی، تجارت و همسایگی با ایرانیان نومسلمان به اسلام گرویده‌اند، یا اینکه مدتی طولانی در مقابل اعراب با تیر و کمان مقاومت کرده و در نهایت به زور تسلیم «شمشیر عرب» و دین او گشته‌اند؟

گهگاه در آسیای مرکزی و حتی خود ترکیه کنونی شاهد اینگونه بحث‌های احساساتی می‌شویم که بیشتر از محیط‌های علمی و دانشگاهی، میان افراد و گروه‌هایی درمی‌گیرد که دچار تعصب و بی‌خبری از تاریخ هستند.

باید حوادث تاریخی را پیوسته در زمان و مکان مشخص خود، پیش و پس آن و مقام آن در چارچوب طولانی‌تر و فراخ‌تر زمانی و مکانی بررسی کنیم و در درجه نخست به اصل آثار گذشته و منابع معتبر علمی معاصر مراجعه کنیم تا به درک و نتیجه درست‌تری برسیم.

طبیعی است که موضوع بر سر مردم ترکیه کنونی در دوره ظهور اسلام نیست، چرا که ترکیه کنونی 1400 سال پیش هنوز ترکیه نبود، بلکه بخشی از امپراتوری روم شرقی و یا «بیزانس» به‌شمار می‌رفت که پایتختش «کنستانتینوپل» (به عربی: قسطنطنیه) و یا استانبول امروزی بود. مردم این سرزمین اکثراً مسیحی مذهب و زبان اغلب آنان یونانی، آرامی، ارمنی و تا اندازه‌ای پهلوی بود. هنوز اکثریت بزرگ ترک‌ها در آسیای مرکزی بودند، اگرچه تا حدی به ماوراءالنهر و تا حدی شمال قفقاز و دریای سیاه نیز نفوذ و کوچ کرده بودند. تا آغاز لشکرکشی‌های «جهادی» سلجوقیان ترک به این سرزمین‌ها و مسلمان و ترک زبان شدن مردم آن دستکم 200-300 سال و تا سقوط کنستانتینوپل و یا استانبول امروزی 800 سال مانده بود.

ما هنوز در سال‌های 600 و 700 میلادی در آسیای میانه هستیم که در آن دوره مرکز اصلی زیست و تجمع ترک‌ها بود.

برخی سرخط‌های تاریخی این دوره را به‌طور مختصر دوباره مرور کنیم:

در سال‌های 633-655 م. ایران ساسانی از اعراب مسلمان شکست می‌خورد. اعراب در عرض ده-بیست سال تا سیستان و خراسان را تصرف می‌کنند. حدوداً از 652 به بعد اعراب به ماوراءالنهر و حتی آنسوی «سپردریا» (رود سیحون) حمله می‌کنند. ایرانیان بومی ماوراءالنهر به کمک ترک‌های دشت‌های شمال کم و بیش صد سال در برابر اعراب مقاومت می‌نمایند. در این میان یک دولت ترک‌های آسیای میانه که همزمان با حملات اعراب در قرقیزستان کنونی تشکیل شده بود، در سال 744 از اعراب شکست می‌خورد و در نتیجه اختلافات قبیله‌ای متلاشی می‌شود. ایرانیان بومی و غیرمسلمان منطقه که مقاومت در برابر اعراب را بی‌نتیجه می‌بینند، به اسلام می‌گروند. ترک‌ها نیز که بی‌دولت مانده، امید مقاومت در برابر اعراب را از دست داده‌بودند، پخش می‌شوند و هرچه بیشتر کوشش می‌کنند که به عنوان سرباز، جنگجو و غلام و برای چراندن گله‌های خود، امرار معاش و یا صرفاً دست اندازی وارد دولت اسلامی عباسیان (سامانیان، آل بویه، خلافت عباسی) شوند. این مرحله، همزمان، دوره کوچ و پذیرش اسلام از سوی ترک‌ها و در عین حال تحولات مهم دینی، فرهنگی، سیاسی، قومی و زبانی در سرتاسر منطقه است، چیزی که دیرتر با غزنویان و بخصوص سلجوقیان شدت یافته، به دولت روم شرقی (ترکیه کنونی) نیز گسترش خواهد یافت.

تقریباً 150 سال ایرانیان، 250 سال ترک‌ها

به گفته بارتولد دویست سال پس از نخستین حمله‌های اعراب به ماوراءالنهر (یعنی حدوداً در سال‌های 850 در اوج دولت سامانیان) می‌توان «مردم ماوراءالنهر را مسلمانان خوبی به شمار آورد که خود برای «جهاد» وارد جنگ با همسایگان ترک

خود می شدند»¹ مثلا در لشکرکشی به تالاس (در قرقیزستان کنونی) برای جنگ با چینیان و ترک های قارلوق، فرمانده مستقیم لشکر عربی یک عرب، اما فرمانده اصلی این عملیات ابومسلم خراسانی یعنی یک ایرانی نومسلمان بود و اکثر سربازان نه عرب، بلکه ایرانیان و ترکان نومسلمان بودند. البته مانند اکثر موارد، در وهله نخست، مردمان یکجا نشین و بخصوص شهری، اهل لشکر و دیوان «مسلمانان خوب» شده بودند، در حالیکه روستائیان و مردم نقاط دوردست عجله چندانی در اسلام آوردن نداشتند.

150-200 سالی که گفته می شود مسلمان شدن اکثر مردم ماوراءالنهر (و طبعا خراسان) طول کشیده، یقینا تخمینی است در رابطه با مردم یکجا نشین و مخصوصا شهری این منطقه که اکثرا ایرانی بودند. در رابطه با اقلیت ترک زبان و بومی شده ماوراءالنهر هم باید توضیح کوتاهی داد: این را می دانیم که از همان دوره فروپاشی ساسانیان و مرزبانی های آنان و شاید حتی به درجه کمتری پیش از آن، گروه های علیحده ترک به دلایل و اشکال گوناگون از دشت ها وارد ماوراءالنهر و خراسان شده، مثلا به خدمت پادشاهان محلی و ایرانی ماوراءالنهر در سمرقند، بخارا، چاچ (تاشکند) و خوارزم درآمد بودند. اما اقلا در یکصد سال نخست این مرحله که با مقاومت سرسخت ایرانیان و بخصوص ترک ها در مقابل اعراب گذشته، می توان به راحتی حدس زد که تعداد ترک های یکجانشین شده ای که به اسلام گرویده اند، ناچیز بوده، چرا که این دوره، دوره جنگ و گریز با اعراب و مسلمانان بود و حتی پادشاهان بومی ایرانی نیز هنوز در این دوره به مسلمان شدن رغبت چندانی نشان نداده اند، چه رسد به نگهبانان و قوای نظامی ترک آنان و یا دسته های مسلح ترک که از دشت ها به شهرهای ماوراءالنهر حمله می نمودند و یا در همراهی با ایرانیان با اعراب می جنگیدند.

ایرانی تباران بومی ماوراءالنهر اگرچه در 60-70 سال نخست به یاری ترک ها و گاه چین در مخالفت و حتی مبارزه مستمر با حاکمیت اعراب و مسلمانان بودند، اما به تدریج به همان عافیت طلبی و انطباق به شرایط نو، یعنی رضایت دادن به حاکمیت عربی و دین نو رو آوردند که در خود ایران شاهدش بودیم. نمونه دو خانواده بزرگ منطقه یعنی برمکیان بلخ و سامانیان بلخ و سمرقند در پیروی از حاکمان عرب و حمایت از شورش علیه امویان و به نفع عباسیان نمونه روشن این دوراندیشی و رفتار «عمل گرایانه» آنان است.

با این ترتیب در عرض دو بیست سال (یعنی از 650 تا 850) اکثریت ایرانی تباران بومی ماوراءالنهر و گروه کوچک تری از ترک های یکجانشین و بومی شده این سرزمین به اسلام گرویده اند.

اما قبایل ترک دشت های شمال که اکثریت ترک ها را تشکیل می دادند چه؟

اکثریت بزرگ نمونه هایی که در فصل های پیش از مورخین مسلمان مانند ابن حوقل، طبری و مقدسی در باره نقش ترکان کوچ نشین دشت ها و رویارویی مسلمانان با آنان دادیم، مربوط به دو قرن پس از همین دوره یعنی سده های نهم و دهم (حدودا از سال 800 تا 1000) است. این هم نشان می دهد که روند مسلمان شدن اکثریت ترک ها حتما تا قرن دهم هنوز به آن درجه تکمیل و تحکیم نشده بود.

نتیجه اینکه اگر نخستین حمله های اعراب به ماوراءالنهر (حدودا 650) را نقطه آغاز فرض کنیم، پذیرش اسلام از سوی ایرانیان ماوراءالنهر حدودا 150-200 سال و از سوی ترکان کم و بیش 250-300 سال طول کشیده است.

به جرات می توان گفت که برخلاف شمن باوری و دیگر آئین های طبیعی، رعایت و گسترش ادیان معاصرتر مانند اسلام و مسیحیت با زندگی کوچ نشینی چندان سازگار نیست و ابزار و سازماندهی های مانند عبادتگاه، ثبت اصول و ادبیات مکتوب و مراسم منظم دینی طلب می کند.

در رابطه با قبایل کوچ نشین ترک روایت های جالب و آموزنده ای از سوی مورخین مسلمان و فرستادگان دستگاه خلافت عباسی به دشت های اوراسیا نوشته شده است که مشکلات گسترش باور دینی در زندگی چادرنشینی دشت ها را به خوبی شرح می دهند.

بارتولد 218¹

یک نمونه این روند در آن بوده که طبق عادات قبیله‌ای و چادرنشینانی که میان ترک‌ها و دیگر قبایل اوراسیا رایج بوده، رئیس قبیله و یا طایفه هر تصمیمی که می‌گرفت، اهل قبیله با سنت اطاعت مطلق از رئیس قبیله (خان و یا خاقان) که تلفیقی از قدرت زمینی و آسمانی شمرده می‌شد، از او پیروی می‌نمودند. مثلاً ابن فضلان می‌نویسد که در روزگار او (حدوداً سال‌های 921-922) حاکم بلغارهای وُلگا به تقویت اسلام در ملک خود تمایل یافت و در سال 960 «اهل 200 هزار چادر ترک اسلام آورد». ابن اثیر نیز می‌نویسد که در ماه «صفر سال 435 ق. (1043 م. - م) ده هزار چادر ترک‌های کافر که به شهرهای مسلمانان در ناحیه‌های بالاساغون و کاشغر دست‌اندازی می‌کردند (...) به اسلام گرویدند»¹. طبعاً نمی‌توان انتظار داشت که چند هزار چادرنشین صرفاً با تصمیم رئیس قبیله خود یکباره آئین خود را تغییر داده، به دین جدیدی ایمان بیاورند. به همین جهت هم هست که اسلامی که بسیاری از ترک‌ها در آسیای میانه پذیرفتند، تأثیرات باورهای پیشااسلامی و از جمله شمن‌باوری را نیز داشت، چیزی که آثارش هنوز هم کاملاً از میان نرفته است.

غلامان و کنیزان

در قرن‌های نهم و دهم شهرها و سرزمین‌های هم‌مرز میان قبایل ترک‌دشت‌ها و مردم مسلمان و اغلب ایرانی ماوراءالنهر تبدیل به مراکز جذب هرچه بیشتر ترک‌های نومسلمان گشت. اسپجیاب (عربی: اسفجیاب و یا اسپجیاب) که امروزه همان ناحیه «سیرم» در جنوب قزاقستان است)، «سوتکنند» (در سواحل رود سیحون)، چاچ (تاشکند کنونی) و خوارزم از این قبایل مراکز به‌شمار می‌رفت. اصولاً این ناحیه‌های مرزی وضع ثابتی نداشتند. مردم و اهالی آن مختلط بودند. از سوی دیگر برخی از ترک‌های این نواحی مسلمان و برخی هنوز شمن‌باور بودند و یا به دلایل مختلف میان این دو باور در نوسان قرار داشتند. مثلاً «حدودالعالم» که در سال 982 به فارسی نوشته شده و مولفش معلوم نیست، از سوتکنند با عنوان «جای ترکان آشتی» نام می‌برد که «بسیاری از قبایل آن مسلمان شده‌اند»² و برخلاف دیگر ترک‌ها سرچنگ با مسلمانان ندارند.

در عین حال می‌بینیم که اولاً خود اعراب در این جبهه «جهاد» و گسترش اسلام حضور نداشتند و کسانی که ترک‌ها را با حمله و اسارت به اسلام جلب می‌نمودند یا ایرانیان (بخصوص در زمان سامانیان) و یا حتی خود ترکانی بودند که به اسلام گرویده، در نقش نومسلمانان «جهادی» به هم‌قومان «کافر» خود حمله می‌کردند، آنها را به اسارت می‌گرفتند و می‌فروختند. به گفته گلدن³ «در عمل، جهاد در آسیای میانه و همچنین آسیای جنوب شرقی و آفریقا بیش از آنکه کار مسلمانان بیگانه (مانند اعراب، م) باشد، اغلب عبارت از فعالیت مردم نومسلمان محلی در راه اهداف سیاسی خود بوده است» (همانجا). استخری (اصطخری) تصویر جالبی از این ناهمگونی میان جنگجویان پی‌باک و نومسلمان ترک و حمله‌ها و دست‌اندازی‌های ترک‌های «کافر» دشت‌ها ترسیم می‌کند. او می‌نویسد «از خوارزم تا ناحیت اسپجیاب تا سرحد فرغانه تا حدود ماوراءالنهر همه ترکستان است و مسلمانان را هیچ دارالحرب صعب‌تر از ترکستان نیست و خوارزم ثغر (مرز) اسلام است در پیش ترکستان و همه ماوراءالنهر ثغر است.» این توصیفی است که بیشک در مورد ترک‌های غیرمسلمان آنسوی «ثغر اسلام» بیان شده است. اما استخری در چندین جای دیگر به مدح رزمندگان نومسلمان ترک که به خدمت لشکر اسلام درآمده‌اند، می‌پردازد و می‌نویسد: «و با این همه هیچ کس پادشاهان خود را فرمان بردارتر و نیکوتر از ایشان (مردم چاچ و فرغانه، -م) نبود و به همه روزگار لشکر ترک بر دیگر گروه مقدم بوده‌اند. و خلفا همیشه لشکر ترک اختیار کرده‌اند، سبب آن کی (که، -م) در سرشت ایشان نهاده است از نیک خدمتی و فرمان برداری و مردانگی و وفاداری»⁴.

اما بی‌فایده نیست علاوه کنیم که این غلامان سابق بعد از مدت نه چندان کوتاهی اعتماد به نفس بیش از حدی یافتند و به تدریج بیشتر و شدیدتر برضد اربابان خود شوریده، قدرت دولتی را در دست خود متمرکز کردند.

برای مورخین این دوره، موضوع اسلام آوردن انبوه بزرگ ترک‌هایی که چه به‌صورت غلام و کنیز و چه داوطلبانه در جریان کوچ‌های چند صد ساله خود وارد دولت اسلامی در ماوراءالنهر و خراسان، مابقی ایران و یا عراق شدند، بسیار جالب است. اما در باره جزئیات این روند اطلاعات چندان دقیقی در دست نیست. در مورد غلامان جنگی آنچه که می‌دانیم و تا کنون در

¹ گلدن 1992، 213

² حدود العالم، 118

³ گلدن 1992، 212

⁴ استخری، 230-229

این نوشته ذکر گردید، این است که پیشک آنها با ادای کلمه تشهد ابراز قبول مسلمانی کرده و سپس وارد خدمت نظامی سامانیان و یا خلفای بغداد شده‌اند. این را هم می‌دانیم که اکثر غلامان جنگی و یا کنیزان هنگام فروخته شدن و انتقال به ایران و یا عراق متاهل نبوده، بلکه در موطن جدید خود ازدواج می‌کرده‌اند. به گفته ابن حوقل و استخری، غلامان و کنیزان ترک «خوش اندام‌ترین، زیبا ترین و گرانبهارترین بردگان دنیا» بودند و قیمت هر کدام «می‌توانست تا 150 و یا 200 هزار درهم بالا برود»¹. اما جزئیات مسلمان شدن کنیزان ترک ناروشن است، اگرچه نمی‌توان احتمال داد که آنان بدون قبول اقرار لفظی اسلام وارد جامعه مسلمانان شده باشند. همچنین شاید با در نظر گرفتن موقعیت کلی زنان و بخصوص کنیزان در نظام خلافت اسلامی (بخصوص سه-چهار قرن نخست اسلام) می‌توان گفت که احتمالاً توان تاثیر آنها به فرزندانشان به اندازه شوهرانشان نبوده است. ازدواج با افراد از نگاه قومی و زبانی «غیرخودی» و شرایط اجتماعی دیگر نیز در سطحی گسترده باعث آمیزش‌های نوین قومی، فرهنگی و زبانی شده است. از این جهت به نظر برخی مورخین تحولات عمیق در جامعه مسلمانان قرن نهم میلادی را باید با نقش ترک‌ها مرتبط دانست»².

رو 182¹

رو 185²

به زوری، به زاری، به زر

تقریباً هشتاد سال پس از ظهور اسلام، یکی از سرداران خلیفه اموی بنام قتیبه بن مسلم حاکم خراسان و ماوراءالنهر شد. قتیبه که به «فاتح ماوراءالنهر» یعنی اساساً سمرقند، بخارا، تاشکند و خوارزم معروف شده، هنوز هم در آسیای مرکزی شخصیتی مباحثه‌انگیز است. آنچه که روشن است، این است که قتیبه حکمرانی قاطع و بیرحم بوده، در گسترش حاکمیت امویان و دین اسلام در شرق امپراتوری نقش بزرگی بازی کرده، اما در عین حال به «بیرحمی» معروف شده و در نهایت خود نیز مورد غضب امویان قرار گرفته و به قتل رسیده است.

قتیبه از جمله «پیکند» (عربی: بیکند)، شهر تجار ثروتمند در نزدیکی بخارا (اوزبکستان کنونی) و خود بخارا را در سال‌های 706-709 تصرف نموده، آن را غارت کرد و مردمش را اسیر گرفت. در جریان تسخیر پیکند «قتیبه فرمود لشکر را که بروید و بیکند را غارت کنید، و خون و مال ایشان مباح کردم... (و قتیبه) بازگشت، هر که در بیکند اهل حرب بود، همه را بگشت و آنچه باقی مانده بود برده کرد، چنانکه اندر بیکند کسی نماند و بیکند خراب شد»¹. یکی از فرماندهان او همه سربازان مردم محلی را که مغلوب شده بودند، به چارمیخ کشید و فرمانده دیگرش همه جنگجویان طرف مغلوب را لخت و عریان کرده، به مرگ رها نمود². یکی از ولایتداران عرب در خراسان وضع کلی آن سال‌ها و رفتار لشکریان عرب را چنین خلاصه نمود که «تنها با شمشیر و تازیانه» می‌توان بر این سرزمین حکومت کرد³.

در بخارا فرماندهان قتیبه مردم را وادار کردند که نصف خانه‌های خود را به اعراب واگذار کنند، چیزی که پیشتر در مرو نیز انجام داده بودند⁴. به گفته ابوریحان بیرونی که خود از خوارزم بود، قتیبه «نویسندگان وهربدان (هیریدان، خادمان آتشکده) خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند، همه را طعمه آتش کرد»⁵. بارتولد در راستی این روایت بیرونی شک کرده است⁶، اما بسیاری از مورخین دیگر مسلمان نیز در باره قسوت حکام اموی و به‌ویژه قتیبه روایت‌ها نوشته‌اند. قتیبه حتی از اختلافات داخلی و خانوادگی میان شاهان و شاهزادگان محلی ماوراءالنهر استفاده کرده و در نهایت همه را تابع و خراج‌پرداز اسلام می‌نمود.

در تصرف جامگرد (یکی از ولایات خوارزم) «عبدالرحمن (برادر قتیبه) با شاه جامگرد نبرد کرد و او را بگشت و چهار هزار اسیر پیش قتیبه آورد که آنها را بگشت. وقتی عبدالرحمن اسیران را بیاورد، قتیبه بگفت تا تخت وی را برون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بگشند و هزار کس را طرف راست وی و هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب گوید: در آن روز شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می‌زدند»⁷.

پس از تسلیم گرفتن خوارزم است که قتیبه همراه با اسیران خوارزمی و بخارایی خود، با همان شیوه‌ها سمرقند را تسخیر کرد، مردان و جوانانش را گشت و یا اسیر گرفت، تا از آنجا رو به سوی چاچ نهاد که امروزه تاشکند نام گرفته است. در جریان تسخیر سمرقند، آخرین شاه (به زبان سغدی «اخشید») این شهر به نام غورک (و یا «غورک») شاید هم برای تحریک قتیبه که چرا هم‌قومان اسیر او را با خود برای تسخیر سمرقند آورده است، به قتیبه پیام فرستاد که: «به کمک برادرانم و اهل خاندانم از مردم عجم (ایرانی، -م.) با من جنگ می‌کنی، عربان را سوی من بفرست»⁸. غورک اگرچه در نمان کوشش به یافتن

¹ نرشخی 62

² فرای 2015، 95

³ 3961 طبری

⁴ بارتولد به نقل از نرشخی و بلاذری، 185

⁵ بیرونی 75

⁶ بارتولد 1

⁷ طبری 69

⁸ طبری 71

متحدین بیشتری از جمله شاهان محلی چاچ و فرغانه و ترکان جنگجو مینمود که در آن دوره دیگر در بسیاری ولایات ماوراءالنهر پراکنده بودند، اما به ناچار سمرقند را به قید بهائی سنگین تسلیم کرد. قتیبه «روز بعد با آنها بر سر یک هزار هزار (میلیون) و دویست هزار صلح کرد که هر ساله بدهند و آن سال سی هزار سر (اسیر) بدهند که کودک و پیر و علیل در آن میان نباشد و در آنجا مسجدی برای قتیبه بسازند که درآید و نماز کند...»¹

چند تن دیگر از متقدمین تاریخنویسی اسلامی، در ادامه شرح فتح سمرقند ماجرای غارت و تخریب آتشکده و یا معبد های این شهر را به قلم می‌آورند و از جمله شرح می‌دهند که چگونه قتیبه در این شرایط «با سغدیان بر سر یکصد هزار سر و آتشکده‌ها و زیور بتان صلح کرد... پس از آن (مردم) شهر را خالی کردند و مسجدی ساختند و منبری نهادند و قتیبه با چهار هزار کس که برگزیده بود، وارد شهر شد و به مسجد رفت و نماز کرد و سخن کرد»². در اینجا منظور از «آتشکده» احتمالاً همان معبد زرتشتی است. اما به جهت ذکر «بتان» (بت‌ها، اصنام) برخی مورخین گفته اند که شاید در سمرقند معبدی بودائی با تندیس‌های بودا نیز بوده که اعراب با عوضی گرفتن آتشکده زرتشتی و معبد بودائی، تندیس‌ها را بُت شمرد، به تخریب و سوزانیدن آنها برخاسته‌اند. «بتان را پیش وی آوردند که زیور از آن برگرفتند و بتان را پیش وی (قتیبه) نهادند که چون فراهم آمد، همانند قصری بزرگ بود و گفت آن را بسوزانند. گوید: عجمان گفتند «در این میانه بتانی هست که هرکس آن را بسوزاند، هلاک می‌شود». قتیبه گفت: من آن را بدست خود می‌سوزانم». گوید: غوزک بیامد و مقابل قتیبه زانو زد و گفت: «ای امیر، سپاسداری تو بر من واجب است، معترض این بتان مشو». اما قتیبه آتش خواست و شعله ای برگرفت و برون شد و تکبیر گفت. آنگاه آتش بر بتان زد و کسان نیز آتش زدند که بیفروخت و از بقیه میخ‌های طلا و نقره که در بتان بود پنجاه هزار مثقال به دست آوردند»³. روایت است که با آن سیم و زر سکه زدند و بخشی از آن را به حجاج بن یوسف والی حجاز و عراق که فرمانده و حامی قتیبه بود، فرستادند و بقیه را میان سربازان و فرماندهان خود تقسیم نمودند.

این حوادث و تحولات در اوایل قرن هشتم یعنی سال‌های 710-720 م. بود، یعنی زمانی که از نخستین حمله‌های اعراب از مرو خراسان به ماوراءالنهر (سمرقند، بخارا و چاچ) در سال‌های 650 تقریباً 60-70 سال می‌گذشت. اما فتح ماوراءالنهر و گسترش اسلام در این سرزمین به سادگی و سرعت ایران و از جمله خراسان نبود. مردم ماوراءالنهر که اساساً ایرانی تبار و زرتشتی و بخشی بودائی بودند هنوز مقاومت می‌کردند. ظاهراً لشکریان عرب نیز مدت‌ها عجله‌ای در فتح کامل این منطقه نداشتند و به حمله‌های غارتگرانه و خراج و باج گرفتن از مردم بسنده می‌کردند و به مقر اصلی خود در خراسان، یعنی مرو باز می‌گشتند. به نوشته بارتولد، «اولاً خود اعراب برای مدتی طولانی با غنائم جنگی و گرفتن باج و خراج راضی بودند و به همین جهت برنامه فتح کامل این سرزمین را هم نداشتند. ثانیاً موانع طبیعی این سرزمین مانع از سرعت فتح آن می‌شد»⁴. قبول اسلام حتی از سوی خانواده‌های بزرگ و با نفوذ خراسان و ماوراءالنهر مانند برمکیان و سامانیان که قبلاً فرماندهان ساسانی، دهقانان و یا اشراف مهم زمیندار و روحانیان زرتشتی و یا بودائی بودند، احتمالاً تا سال‌های نخست 700 عملی نشده بود. از سوی دیگر، هروقت میان اعراب نفاق و نزاع می‌افتاد و یا فرمانده و حاکمی نرم‌خو و متدبیری به خراسان و ماوراءالنهر می‌آمد، مردم بومی از پرداخت خراج و جزیه و مالیات پرهیز می‌کردند، به عادات و آئین‌های خود برمی‌گشتند، در برابر حمله‌های جدید اعراب و مسلمانان مقاومت بیشتری می‌نمودند و ترک‌ها «شمن‌باوری خود را پی می‌گرفتند»⁵.

با وجود پیروزی‌های بزرگ قتیبه که همچون «قائد الاسلام» و «فاتح ماوراءالنهر» معروف شده بود، خود قتیبه نتوانست بهره‌چندانی از آن پیروزی‌ها و غنائم ببرد. در سال 715 م. قتیبه کوشش نمود تا شورشی بر ضد خلیفه اموی برپا کند، اما خلیفه حکم قتلش را داد و همه اطرافیان‌ش شوریده، او را به قتل رسانیدند.

¹ طبری 72

² همانجا

³ همانجا 73

⁴ بارتولد 182

⁵ استار 113

اسلام ریشه می گیرد

پس از حوادث خونین بخارا، خوارزم و سمرقند نیز همین دایره جنگ و گریز، پیشرفت و عقب نشینی ادامه یافت. اما ستاره بخت امویان کلا و بخصوص قتیبه رو به افول گذاشته بود، اگرچه دیگر حاکمیت دینی و فرهنگی اسلام به هر طریقی که شده میان مردم جا افتاده بود. این مرحله در نهایت با استقرار دولت‌های محلی ایرانی در خطه امپراتوری عباسیان یعنی طاهریان، آل بویه و بخصوص سامانیان به اوج خود رسید که بیشتر از همه در ماوراءالنهر و خراسان موثر بودند.

پس از سال 750 م. شاهد گذار از امویان به عباسیان و شکل‌گیری حکومت‌های بومی ایرانی هستیم. در این دوره جدید موج گرایش به اسلام شدت یافت و در نهایت، از نگاه گسترش اسلام، ایرانیان نومسلمان، هم در منطقه و هم در میان ترک‌های کوچ نشین دشت‌ها موفقیت‌های بزرگی به دست آوردند که اعراب پیش از آنها از عهده‌اش برنیامده بودند.

از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که در صدسال قرن هشتم (700 تا 800) در ماوراءالنهر و خراسان هنوز تعداد ترک‌ها در جمعیت بومی و محلی منطقه آنچنان زیاد نبود. آنها بیشتر گروه‌های مسلحی بودند که اصولاً به صورت گروهی فعالیت می‌کردند، اغلب در مقابل مزد بر ضد اعراب به یاری ایرانیان می‌شتافتند و یا از حکومت‌های محلی آنان در سمرقند، بخارا و خوارزم نگهداری می‌نمودند. حتی در نمونه محاصره و بالاخره تسخیر سمرقند از سوی قتیبه نیز می‌بینیم که ترک‌ها در دفاع سمرقند در برابر قتیبه شرکت داشتند و به اخشید غورک کمک می‌نمودند، اگرچه در نهایت از احتمال غلبه نا امید شده «ترکان» به قتیبه گفتند: «امروز بازگرد و فردا با تو صلح می‌کنیم.»¹ تقریباً یکصد سال بعد که دولت سامانیان ایرانی تبار در ماوراءالنهر و خراسان تشکیل شده بود، نگهداران، لشکریان و فرماندهان دربار سامانیان در بخارا و سمرقند عبارت از ترکان بودند و دویست سال گذشته، همان نگهداران و لشکریان، قدرت دولتی را چه در خراسان (غزنویان) و چه در ماوراءالنهر (قراخانیان) به دست خود گرفتند.

نه تنها شمشیر

با این ترتیب در ماوراءالنهر نیز، مانند ایران، گسترش اسلام در آغاز به صورت صلحجویانه، داوطلبانه و با تشویق مبلغین دینی نبوده، بلکه ابتدا مدت‌ها جنگ و گریز و شورش و از سوی دیگر غارت و غنیمت و خراج ادامه داشته، اما در نهایت به اصطلاح «دین از پشت سر شمشیر آمده» یعنی جنگ راه سازش، تسلیم و بالاخره ایمان را باز کرده‌است. ماوراءالنهر نیز ابتدا با جنگ و تسخیر تابع خلافت اسلامی شده و بعد مردم به تدریج به اسلام گرویده اند. اما پس از حمله و اشغال ایران و سپس ماوراءالنهر و برقراری حاکمیت اعراب، قبول اسلام از سوی مردم غیر مسلمان این سرزمین‌ها نه تنها زیر تهدید مستقیم شمشیر عرب، بلکه اصولاً از راه‌های غیر مستقیم بوده است.

یکی از این راه‌های غیرمستقیم «جزیه» و یا مالیات اضافی بود که از غیرمسلمانان می‌گرفتند.

در دوران حاکمیت اعراب، مالیات (با نام‌های مشابهی مانند مال‌الصلح، خراج، باج، غنیمت) به گونه‌ای تنگ‌تنگ با دین اسلام مرتبط شده بود. مالیات، خراج و باج منبع اصلی درآمد دولت بود. نوعی مالیات مخصوص هم وجود داشت که «جزیه» نامیده می‌شد. این مالیات اضافی را اعراب در سرزمین‌های فتح شده از غیرمسلمین «اهل کتاب» می‌گرفتند. مثلاً مسیحیان و یهودیان و درعمل همچنین زرتشتیان که «اهل کتاب» شمرده می‌شدند، تابع «جزیه» بودند. آنها بیشتر از مسلمانان مالیات می‌پرداختند، اما از پرداختن خمس و ذکات معاف بودند. مقدار جزیه وابسته به اراده و قرارحکومت بود. به همین ترتیب مقدار مالیات بر املاک غیر منقول مانند خانه و باغ و روستا و کاروانسرا هم برای غیر مسلمین بیشتر از مسلمانان بود. طبعاً این هم یکی از انگیزه‌های مسلمان شدن بسیاری از مردم می‌شد که نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند مالیات و خراج بیشتری به حاکمان بپردازند.

¹ طبری 72

اما تا اواخر امویان نه تنها از غیرمسلمانان، بلکه حتی از کسانی که به تازگی مسلمان شده بودند نیز جزیه گرفته می شد، زیرا در غیر این صورت درآمد حاکمین کاهش می یافت.

روایتی از تاریخ طبری مربوط به سال 728 م (110 ق) و دوره ولایتداری اشرس بن عبدالله در خراسان، رابطه جزیه و اسلام آوردن ماوراءالنهر را به خوبی توضیح می دهد. طبری می نویسد (کوتاه شده از سوی م.):

«گوید: اشرس هنگام ولایتداری خراسان گفت: یکی را بجوئید که متقی باشد و فاضل که او را سوی مردم ماوراءالنهر فرستم که آنها را به اسلام بخواند. ابوالصیداء صالح بن طریف وابسته بنی ضبه را بدو نشان داد، اما ابوالصیداء گفت: من در زبان فارسی مهارت ندارم. پس ربیع عمران تمیمی را بدو پیوستند.

(...) ابوالصیداء گفت: می روم، به شرط آنکه هر که اسلام بیارد، جزیه از او گرفته نشود (...)

اشرس گفت: چنین باشد (...)

گویند: پس ابوالصیداء مردم سمرقند و اطراف آن را به اسلام خواند به شرط آنکه جزیه از آنها برداشته شود، و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردند. غوزک (غورک، شاه سمرقند، م.) به اشرس نوشت که خراج کاستی گرفته. اشرس به ابی العمر طه نوشت که خراج مایه قوت مسلمانان است، شنیده ام که مردم سُغد و امثال آنها از روی دلبستگی اسلام نیاورده اند، بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی رو آورده اند. بنگر که هر که ختنه کرده و فرایض را بپا داشته و اسلامش نکو شده و سوره ای از قرآن را آموخته، خراج از او بردار.¹

طبری در ادامه این روایت که از سوی چند مورخ دیگر نیز تایید شده، اضافه می کند که حاکم خراسان دیرتر جزیه بر نومسلمانان را دوباره برقرار نمود و در نتیجه «... آنها مقاومت کردند و هفت هزار کس از مردم سُغد کناره گرفتند و در هفت فرسخی سمرقند جای گرفتند...»² احتمالاً اکثر غیرمسلمینی که برای پرهیز از پرداخت مالیات اضافی سمرقند را ترک کرده، به روستاهای دورتر گریخته بودند، بعد از مشاهده استقرار خلافت به شهر و خانه خود برگشته، خود را به روند اوضاع تسلیم نموده اند.

¹ طبری، 225-26

² همانجا

اسلام ایرانیان، اسلام ترکان

روش اسلام آوردن ترکان صحرانشین از آنچه که میان ایرانیان و ترکان یکجا نشین ماوراءالنهر دیدیم، فرق داشت. برخلاف ماوراءالنهر، قبول اسلام از سوی ترکان چادر نشین بیش از همه نه از راه حمله، غارت، مالیات و جزیه، بلکه به صورت گروهی یعنی پیروی همه قبیله از اسلام آوردن رئیس قبیله و یا با تبلیغ و تشویق تاجران، صوفیان و دیگر مسلمانان (مخصوصاً از ماوراءالنهر و ایران) انجام گرفته است. در این رهگذر، انگیزه تجارت، تامین شرایط و حقوق برابر برای همه مسلمانان و فعالیت مدرسه‌های دینی نیز نقش مهمی داشتند. البته شمشیر و اقلات ترس از آن نیز به این روند کمک کمی نکرده است. جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها به ترکان شمن‌باور دشت‌ها مانند یک جنگ اعراب در اواخر امویان و دو جنگ ایرانیان سامانی در قرن نهم میلادی نیز از نظر خاطره و تجربه باقیمانده برای ترکان دیگر نیز بی‌تاثیر نبودند. در عین حال، هم دشت‌های وسیع با جمعیتی پراکنده و چادر نشین کامیابی اینگونه حمله‌ها را محدود نموده و هم تعداد و شدت اینگونه رویارویی‌های خونین و مسلحانه در مقایسه با ماوراءالنهر به مراتب کمتر بوده است.

اسلامی که در ابتدا چه در ماوراءالنهر و چه در دشت‌های آسیای قبایل کوچ‌نشین ترک را جلب نمود و از راه‌های گوناگون مورد قبول آنان قرار گرفت، به اصطلاح «اسلامی ایرانی» و به ویژه اسلام ایرانی ماوراءالنهر بود که خود را با شرایط مخصوص ترک‌ها همخوان کرده بود. اگر به طور شرطی طبقه بندی این «اسلام ایرانی» به دو شاخه «رسمی» (کتابی، فقهی، شریعتی) و اسلام «مردمی» (تصوفی، آمیخته با باورهای پیشا اسلامی) بجا باشد، به راحتی می‌توان گفت که اسلام رسمی ایرانی ماوراءالنهر که تبدیل به اسلام رسمی ترکان نیز شد، اسلام سنی پیرو مکتب حنفی بود که در ابتدا گروهی از پیروان مکتب شافعی هم در آن وجود داشتند تا که دیرتر اکثر آن‌ها هم تحت تاثیر پیروان حنفیه قرار گرفتند. از سوی دیگر «اسلام مردمی» ماوراءالنهر و ترکان این دیار و دشت‌های شمال، اسلامی تصوفی و متأثر از عادات و آئین‌های طبیعی و شمعی ترکان و حتی دیگر آئین‌های رایج میان مردم عادی این سرزمین (و نه فقیهان و علما) بود.

در همین جا بد نیست ذکر کنیم که ترک‌ها که از آن دوره (یعنی حدوداً قرن دهم) تا چند قرن بعد مرتباً در حال کوچ و حکمرانی بر مردم ایران و خاورمیانه و دیرتر ترکیه کنونی بودند، اساساً هم «اسلام رسمی» و هم «اسلام مردمی» خود را که در آسیای میانه قبول کرده بودند، با خود به این سرزمین‌ها منتقل نموده‌اند. امروز هم می‌بینیم که یکم: مذهب غالب و رسمی در ترکیه کنونی مکتب حنفی است و دوم: در زمینه «اسلام مردمی» با وجود گذشت تقریباً هزار سال از کوچ‌های ترک‌ها به آناتولی، هنوز هم شاهد رگه‌های شمن‌باوری، تصوف، و «دیگراندیشی» مذهبی (در تفاوت با مذهب رسمی سنی حنفی) از جمله به صورت نوع خاصی از «طریقت علوی» در ترکیه کنونی هستیم.

ایرانیان ماوراءالنهر و خراسان تا دوره زوال امویان و برآمدن عباسیان، یعنی تا سال 750 م. دیگر مسلمان شده بودند. حتی بیشتر: نویسنده هر شش کتاب احادیث پیامبر که از سوی اهل تسنن مورد قبول هستند، ایرانی بودند: محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، ابوداؤد سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی و احمد بن شعیب نسائی. ایرانیان خراسان و ماوراءالنهر با فقیهان و محدثان برجسته‌ای مانند ابوحنیفه، امام بخاری، ماتریدی سمرقندی و امام غزالی و همچنین علمای دیگر و مدارس متعدد اسلامی خود که نفوذ بزرگ و سرتاسری در جهان اسلام یافته بودند، خود را از لحاظ دینی هیچ هم از اعراب کمتر و عقب‌تر نمی‌شمردند.

همچنین، کسانی که یکی دو قرن پس از اسلام آوردن ایرانیان خراسان و ماوراءالنهر با اکثریت بزرگ ترک‌ها در تماس مستقیم بودند، با آنها می‌جنگیدند، تجارت و یا همسایگی و خویشاوندی می‌کردند و یا آنها را به اسلام جلب می‌نمودند، نه عرب‌ها بلکه ایرانیان بودند. این روند حدوداً 200 سال یعنی از سال 800 تا دستکم سال 1000 طول کشیده است.

در این دوره ترک‌ها چه در خود ماوراءالنهر و چه در دشت‌های اوراسیا بیشتر از اعراب، تحت تأثیر تجار و صوفیان نو مسلمان ایرانی قرار گرفته، از آن طریق اسلام را آموخته‌اند. یکی از نشانه‌های روشن این تأثیر، واژگان دینی اسلامی است که ترک‌ها از فارسی و نه عربی گرفته و هنوز هم در گونه‌های مختلف ترکی مانند ازبکی، قرقیزی، ترکی آذری و ترکیه بکار می‌برند. از آن جمله اند لغاتی مانند «پیغمبر» (بجای «الرسول» و یا «النبی» عربی)، «نماز» (بجای «الصلوه» عربی)، «آبدست» (بجای «الوضو» عربی)، «اوروج» (شکل تغییر یافته «روزه» بجای «الصوم» عربی)، «فرشته» (بجای «الملک» عربی) و غیره. یک سند تاریخی که نشان می‌دهد ترکان اسلام را از طریق ایرانیان قبول کرده‌اند، اثر نیمه افسانه‌ای بنام «تذکره ساتوق بغرا خان» حکمران دولت قراخانیان (994-1040) در آسیای مرکزی است که نخستین دولت ترک مسلمان شمرده می‌شود. این اثر که احتمالاً در قرن یازدهم نوشته شده، شرحی است بر اینکه ساتوق بغرا خان چگونه با تعلیمات سلسله ایرانی سامانیان اسلام را پذیرفته است.¹

موضوع مذهب (در درجه اول تسنن حاکم و تشیع پنهان و آشکار در نخستین سده‌ها) و از سوی دیگر شکل‌گیری و گسترش زبان و ادبیات معاصر فارسی در دوره سامانیان را در یکی دو کتاب دیگر به طور مفصل‌تر بحث کرده‌ایم. اما در اینجا بطور خلاصه اشاره کنیم که منظور از «اسلام ایرانی» و یا ترکی که در بالا به آن اشاره شد، به هیچ صورت چیزی جدا و متمایز از اسلام سنتی که امروز می‌بینیم، نبود. کاربرد تعبیر دینی فارسی مانند «نماز» و «روزه» به جای عربی که به آن اشاره شد، تا حد زیادی ظاهر قضیه است و گرنه در اصول و حتی بسیاری موارد فروع دین و سنت از جمله خود نماز و روزه و یا اعتقادات و قواعد اصولی، فرق چندانی میان آن «اسلام ایرانی» ماوراءالنهر و خراسان و آنچه که «اسلام ترکی» خوانده می‌شود، نبود. این مدعا البته اساساً در مورد اسلام تدوین شده، کتابی، فقهی و باصطلاح شهری و یا رسمی صحت دارد، و گرنه «اسلام مردمی» و روستائی، اسلام چادر نشینان که بر مدرسه و کتاب و علوم و مستندات دینی متکی نباشد، می‌تواند وابسته به هر قوم و سرزمین و در هر دوره و تاریخ فرق کند و تغییر یابد.

بدون شک ترک زندگی پراکنده چادرنشینی و کوچ مدام و روی آوردن به تجارت، کشاورزی و شاید هم مهم‌تر از همه جنگاوری و جلب هم‌تباران هنوز «کافر» و مشرک خود به اسلام، انگیزه مهمی برای اسلام آوردن ترک‌ها بوده است. این کار، هم از نگاه افزودن قدرت و ثروت و هم بخاطر قبول، احترام و مقامی که با این نوع فعالیت‌های «جهادی» میان مسلمانان بدست می‌آوردند، هم پرفایده و هم مقبول بود. در بحث‌های گذشته دیدیم که چگونه شهرهای مرزی میان ماوراءالنهر-خوارزم و آنسوی رود سیحون تبدیل به بازارهای بردگان و مراکز تعلیم و تربیت ترکان نومسلمان برای «سفرهای جهادی» به دشت‌ها شده بود. لشکرکشی‌های سامانیان در سال‌های 840 و 893 به دشت‌های آسیای مرکزی اساساً بر علیه همین قبیله‌های ترک بود که پس از فروپاشی دولت ترک آسیای میانه در سال 741 پراکنده شده بودند. نکته جالب توجه دیگر هم این است که در این جنگ‌ها که در تاریخ‌ها همچون فتوحات بزرگ برای گسترش اسلام قید شده‌اند، اکثر لشکریان و فرماندهان سامانیان، خود عبارت از ترکان نو مسلمانی بودند که در خدمت لشکر سامانیان می‌جنگیدند و ترکان «مشرک» را اسیر می‌گرفتند.

نمونه آلپ تکین، «حاجب سالار» و یا سپهسالار ترک سامانیان در خراسان بسیار جالب است. آلپ تکین در ابتدا فردی عادی از اهالی کوچ‌نشین دشت‌ها بود که به اسارت درآمده، در بازار بردگان بخارا به سامانیان فروخته شد. او بخاطر مهارت و بی‌باکی در جنگ بزودی فرمانده نگهبانان دربار سامانی و سپهسالار خراسان این دودمان گردید. مدتی بعد عمال سامانیان در بازار بردگان چاچ (تاشکند) غلام دیگری بنام سبک تکین را که اصلش ظاهراً ترک قارلوق از تالاس قرقیزستان کنونی بود، خریداری کردند که دیرتر او نیز بخاطر مهارت جنگی به مقام فرماندهی رسید و دختر آلپ تکین را به زنی گرفت. در دوره زوال سامانیان ابتدا آلپ تکین و سپس دامادش سبکتکین قدرت دولتی را در شهر غزنه (افغانستان) بدست خود گرفته، دولت غزنویان را بنا نهادند. سلطان محمود غزنوی که خراسان و بخش‌های بزرگی از شرق و مرکز ایران را از حاکمیت سامانیان و آل بویه در آورد، فرزند سبک تکین و نوه آلپ تکین بود.²

این حوادث نیز در سده‌های نهم و دهم اتفاق افتاد.

¹ اجاق 279

² باسورث 1999، 162-165

در قرن نهم یعنی در اوج دولت سامانیان انبوه بزرگی از ترکان از طریق ماوراءالنهر وارد دنیای اسلام شده به خدمت دربار خلفای عباسی و یا امیران ایرانی آنان و از جمله طاهریان و سامانیان درآمدند. این باعث تحول بزرگی در دربار عباسی گردید. خلیفه‌های عباسی از انکاء به نگهبانان خراسانی و یا باقیمانده جنگاوران عرب دست کشیده، اساسا متکی به دسته‌های غلامان نظامی شدند که اکثریت بزرگشان ترکان آسیای مرکزی بودند.¹

اما بیشک همه ترکان آسیای مرکزی به اسارت نیافتاده و یا تنها در نتیجه غلامی، اسلام نیاورده بودند. می دانیم که سلجوقیان اغوز حتی قبل از آنکه حکومت دنیای اسلام را از غزنویان و قراخانیان بگیرند، خود ابتدا در آسیای میانه و سپس در خراسان و بخصوص قفقاز و آناتولی تاخت و تاز کرده، از این طریق به یک نیروی مهم نظامی تبدیل شده بودند. همچنین، قومیت حکمرانان ترک قراخانی که در آسیای میانه و دیر تر سمرقند و بخارا حکومت را بدست گرفتند، چندان روشن نیست، اما گمان قوی بر آن است که آنان از خان‌ها و اقشار بالای قبیله قارلوق‌ها بودند که در شرایط رواج اسلام، خود داوطلبانه مسلمان شده بودند.² از سوی دیگر نمونه ترک‌های اویغور در کاشغر و ولایات بالاساغون و خُتن را داریم که در واحه‌های صحراهای آسیای میانه از تجارت راه ابریشم ثروت اندوختند، با سغدیان آمیختند و آنان را ترک زبان کردند. ابن فقیه همدانی، مورخ-سیاح ایرانی قرن دهم در «کتاب البلدان» خود «تُغز غُزها» (تُغوز اُغوز، نُه اغوزها) را که به اویغورهای معاصر نسبت داده می‌شوند، بخاطر نقش رهبری‌کننده آنان در متحد کردن طایفه‌های ترک در شمال غرب چین و بخصوص نقش آنان در فرهنگ دوستی، «اعراب ترک‌ها» نامیده است.³

تاسیس و فعالیت مدارس اسلامی نیز که در جوامع آسیای میانه چیزی جدید بوده و به زندگی فرهنگی آنان تکانی جدی داده است، همراه با نمودارهای مادی تمدن شهری، جاذبه اسلام در میان ترکان را تقویت کرده است. از نگاه بارتولد، برای ترکان، «برتری اسلام نسبت به دیگر ادیان در میان اقوام متمدن ساکن این منطقه، هم فرهنگ معنوی و هم تمدن مادی را در بر می‌گرفت. چادر نشینان پیوسته نیازمند محصولات کشور های متمدن و به ویژه پارچه و لباس بودند»⁴. کوچ نشینان ترک هنگامیکه با تولیدات مسلمانان یکجا نشین و عموما با طرز زندگی آنان روبرو می‌شدند، در موقعیت ضعیف تری قرار می‌گرفتند، چرا که در آن صورت نه تنها با دین اسلام بلکه با فرهنگ اسلامی نیز آشنا می‌شدند. اما «شامل شدن به فرهنگ اسلامی برای چادر نشینان فقط به شرط مسلمان شدن آنان امکان پذیر بود.»⁵

شریعت و تصوف

هنگامیکه از تاثیر «اسلام ایرانی» بر ترکان سخن می‌گوئیم، طبیعتا منظورمان تشیع به عنوان مذهب اکثر مردم ایران کنونی نیست. در آغاز گسترش اسلام، مذهب‌ها، طریقت‌ها و مکتب‌های خُرد و کلان اسلامی بسیاری در خراسان، ماوراءالنهر و سرتاسر جهان اسلام موجود بود که برخی از آنها مانند «خوارج» از سوی علمای معروف، «فرقه‌های ضاله» شمرده می‌شدند و برخی دیگر مانند اسماعیلیه و علویه اگرچه رسما منع نشده بودند، اما تحت فشار بودند و فعالیت پنهانی داشتند. با اینهمه اختلافات مذهبی مانند آنچه که مدتی بعد میان شیعه و سنی شاهدش شدیم، هنوز به آن درجه حد نشده بود و مذاهب و طریقت‌های مختلف به تدریج شکل کنونی خود را می‌گرفتند. این اختلافات با رویارویی‌های اموی-عباسی، سرکوب خوارج، مخالفت با جریان‌های معتزله پس از خلیفه مامون و در خراسان و ماوراءالنهر با دست بالا گرفتن فقهای سنتی بر درباریان سامانی که حامی دانشمندان خردگرا مانند ابن سینا و بیرونی بودند، رفته رفته شدید تر می‌شد. خود خلفای عباسی نیز که رسما «امیرالمومنین» شمرده می‌شدند، با دوری تدریجی و روزافزون از جریان‌های معتزله و شیعه، هرچه بیشتر با علمائی مانند ابوحنیفه و امام بخاری هم‌آوا می‌گشتند که دیرتر به عنوان «اهل سنت و جماعت» شهرت یافتند.

قدرت‌گیری آل بویه ایرانی و شیعه زیدی در ولایات مرکزی و غربی ایران و عراق نیز که حاکمیت این سرزمین‌ها را به دست خود گرفته، حتی دستگاه خلافت عباسیان را به مقامی صوری تبدیل کرده بودند، باعث نارضایتی و مخالفت خلفای عباسی و

¹ همانجا

² دانکوف 73-78

³ ابن فقیه 179 و گلدن 1992، 155

⁴ بارتولد 1935، 71-72

⁵ همانجا

در ضمن سامانیان و فقیهان «اهل سنت» شده بود. به گفته فرای، در این دوره اکثر مردم مسلمان خراسان و ماوراءالنهر «اهل سنت» و بخصوص حنفی و برخی شافعی بودند، خود امیران سامانی حنفی بودند و بخارا (احتمالا تحت تاثیر ابوحنیفه و امام بخاری) یکی از مراکز مذهب حنفی به شمار می رفت.¹ کاهن هم بر آن است که در این دوره به جز سواحل دریای خزر و شهر قم، اکثر مردم سرزمین های ایرانی و عراق و حتی سرزمین های تحت حکومت دولت شیعی آل بویه نیز اهل سنت بودند.²

وضع دولت سامانیان با وجود همه اختلافات داخلی و کشاکش های خانوادگی آنان که مورد سوء استفاده فرماندهان و حاکمان ولایت ها قرار می گرفت، تا نیمه های قرن دهم (950) روبرو و نسبتا با ثبات بود. اما فقیهان بخصوص در اواخر دولت سامانی آنقدر قدرت پیدا کرده بودند که با امیران سامانی و فرماندهان آنان کوس برابری می زدند. البته میان امیران و کارداران دولت و فقیهان نزدیکی و همکاری وجود داشت، اما در پنجاه-شصت سال پایانی این دودمان، امیران بدون رضایت فقیهان و متشرعین نمی توانستند تصمیمی مهم و جدی بگیرند. فقیهان نیز تا اواخر سامانیان از آنها پشتیبانی کردند، اما در اواخر این دودمان، طرف دشمنان سامانیان را گرفتند. در عین حال قشری از ملایان و خطیبان روحانی نیز وجود داشت که حقوق بگیر دولت بودند. مردم به این خطیبان دولتی اعتماد نداشتند، بلکه پیرو فقیهان و متشرعین با نفوذ و مستقل بودند. بخصوص در اواخر سامانیان که حسادت و رقابت، هم در درون خاندان سامانی و هم میان فرماندهان آنان فزونی یافته بود، «مردم در مقابل ظلم و جور حکومت، فقیهان را حامیان خود تصور می کردند.»³

پایان حکومت سامانیان از این نگاه نیز آموزنده است. در سال 999 قراخانیان ترک که از کاشغر و بالاساغون در آسیای میانه آمده بودند، به بخارا، پایتخت دولت سامانیان حمله نمودند. حکومت سامانی به خطیبان و ملایان حقوق بگیر خود دستور داد تا مردم را به مبارزه برضد قراخانیان و دفاع از دولت سامانی دعوت کنند. اما مردم بخارا به این دعوت خطیبان حکومتی بی اعتنائی کرده، از فقیهان غیر دولتی کسب تکلیف نمودند. «آنان نیز بدون توجه به خدمات دولت سامانی به اسلام و نمایندگان آن، نه به نفع دودمان سامانیان، بلکه به سود دشمنان آن (...) عمل کردند» و حکم دادند که «مسلمانان نباید خود را برای نعمت های دنیوی به کشتن بدهند»⁴. مصلحت آنان به مردم این بود که «قراخانیان هم درست مانند خود آنان مسلمانان خوبی هستند و دلیلی وجود ندارد که برای دفاع از سامانیان بی اعتبار، بر علیه قراخانیان برخاست.»⁵

نقش فرماندهان ترک دربار سامانی در این بحبوحه هم جالب است. آنان نیز مانند مردم عادی ماوراءالنهر نه از اربابان سامانی خود که دیگر بازیچه دست خود آنها شده بودند، بلکه از فقیهان سنتی و سنی بخارا پشتیبانی می نمودند که عملا سرنوشت سیاسی ماوراءالنهر را تعیین می کردند.

به این ترتیب مردم بخارا تحت تاثیر فقیهان خود دولت در حال زوال خود را در مقابل حمله قراخانیان همسایه اما هم مذهب خود تنها گذاشتند و حکومت سامانیان به رغم برخی تلاش های بی نتیجه دیگر بزودی متلاشی شد.

از نگاه مذهبی، برای حدودا 200 سال، کسانی که ترک های دشت ها را به اسلام جلب می کردند و یا حامی و کارفرمای ترکان یکجانشین ماوراءالنهر بودند، سامانیان و کلا سغدیان و خراسانیان یعنی ایرانیان حنفی مذهب بودند و طبیعتا ترک ها نیز پس از اسلام آوردن، همان طریقت «اهل سنت و جماعت» را که از ایرانیان دیده بودند، ادامه می دادند.

در آثار دوره عباسیان در باره شکل قبول اسلام از سوی ترک ها و مذهبی که آنان می پذیرفتند، اطلاعات دقیقی نیست. اما به راحتی می توان قبول نمود که ورود ترکان به دنیای مسلمانان بدون قبول دین اسلام بعید بود. از سوی دیگر جای شکی نیست که ترک ها نیز به صورتی طبیعی مذهب سغدیان و خراسانیان را که آنها را به عالم اسلام جلب می نمودند، قبول کرده و ادامه

¹ فرای 2008، 153

² کاهن 2008، 309

³ فرای 1348، 75-76

⁴ بارتولد 1928، 267-268

⁵ فرای 2008، 159

داده اند. اینکه این مذهب «اهل سنت» در عین حال مورد پشتیبانی خلفای بغداد هم بود، بیشک زندگی و کار ترک ها را چه در ماوراءالنهر و خراسان و چه در بغداد راحت تر کرده است.

این مذهب که در نمونه فقیهان بخارا نیز دیدیم و به آموزش های «امام اعظم» ابوحنیفه و امام بخاری متکی بود، محسنات دیگری هم برای ترک های نومسلمان داشت. این، طریقتی پنهانی، ناراضی، منتقد و یا پیکار جو نبود. این، مذهب «رسمی» یعنی مورد قبول و حتی حمایت دولت (هم خلافت عباسی و هم سامانیان) بود. در عین حال قبول اسلام و شناخته شدن به عنوان مسلمان چیز پیچیده و سختی نبود و اکثراً با بیان «کلمه شهادت» و یا ادای نماز مورد قبول جماعت مسلمان قرار می گرفت. همچنین، ترک ها از این طریق می توانستند با ادامه سنت و مهارت جنگآوری خود، در دنیای اسلام نقش معتبر و پر نفوذ فرمانده و سپاهی را ادامه دهند و یا به عنوان «غازیان جهاد» به دشت های شمال و شرق خود و یا، دیر تر، به سرزمین های نو در غرب، قفقاز و روم شرقی (آناتولی) حمله ور شده، هم به دین خدمت کنند و هم از قدرتی نویافته و نعمت های دنیوی آن برخوردار شوند.

اما، همچنانکه پیش تر هم گفتیم، گسترش اسلام میان ترک ها تنها به کمک شمشیر نبوده، بلکه بخصوص در دشت های آسیای میانه در ضمن به کمک تجار و در درجه اول صوفیان مسلمان نیز انجام گرفته است. در شرح حال صوفیان معروف اغلب گفته می شود که چگونه آنان «کفار» را به اسلام دعوت و جلب نموده اند. در آسیای میانه، صوفیان به دشت های قبایل چادرنشین ترک زبان رفته، آنها را به اسلام جلب نموده اند. این فعالیت ها چند قرن طول کشیده و به نظر بارتولد در این زمینه، «صوفیان به مراتب کامیاب تر از فقیهان و روحانیان مکتبی بوده اند.»¹

صوفیان مبلغ اسلام در آسیای میانه ابتدا غالباً عبارت از ایرانیان بودند. دیرتر صوفیان نومسلمان ترک نیز به این فعالیت ها شروع کرده اند. دین پژوه ترکیه احمد یاشار اُجاق می نویسد «متصوفین ترک که در حلقه های تصوف ایرانی تربیت یافته بودند نیز در این رهگذر تاثیر مهمی گذاشتند. صوفی معروف آسیای میانه احمد یَسوی (وفات در سال 1167؟) که دانشمند ترک فواد کویرولو در اوایل قرن بیستم به دنیای علم معرفی کرد، یکی از معروف ترین چهره های این گروه از متصوفین ترک بود.»² احمد یسوی در شهر ترکستان (نام سابقش: یسی) که در قزاقستان کنونی قرار دارد، به دنیا آمد و اولین دروس تصوف را از صوفی بزرگ، یوسف همدانی (وفات: 1140) گرفت. همدانی که به میان ایلات کوچنده ترک در دشت های آسیای مرکزی می رفت، تفسیر ایرانی مکتب تصوف اسلام را بدون ایجاد تناقضی با عادات و سنن فرهنگی آنان و با استفاده از قالب های اساطیری که بر فرهنگ این ترکان حاکم بود، به آنان عرضه می نمود. یکی دیگر از مبلغینی که نامش در تاریخ ها ذکر شده، ابوالحسن کلماتی از نیشابور بود که در زمان امیر عبدالملک سامانی به دشت های آسیای میانه (در کاشغر و دیگر سرزمین های قراخانیان) رفته، به تبلیغ اسلام پرداخته است. فرای می گوید «در جلب ترکان مشرک به اسلام، نقش درویشان و مبلغین از لشکرکشی های سامانیان به دشت ها مهم تر بود.»³

دست اندازی های ترک های «مشرک» از آسیای میانه به ماوراءالنهر و خراسان تا قبول اسلام از سوی اکثریت ترک ها یعنی اواخر قرن دهم (حدوداً سال 1000) ادامه داشت. در مقابل این دست اندازی ها «غازی» های زیادی که می خواستند در مقابل ترکان «کافر» از اسلام و مسلمانان دفاع کنند، از چهار گوشه سرزمین های شرقی ایران به ماوراءالنهر و «ثغور اسلام» یعنی مرزهای سامانیان با دشت های شمال و شرق سرزیر می شدند. اما وقتی در اواخر دوره سامانیان اکثر ترکان دشت ها دیگر مسلمان شده بودند، به حضور این «غازیان» و جنگجویان در آسیای میانه نیازی نمانده بود. در این دوره بود که هدف «غازیان» برای «جهاد» و گسترش اسلام و مرزهای آن از شرق به غرب، به قفقاز و آسیای صغیر یعنی ترکیه کنونی متوجه شد که مردمانش تا آن زمان اساساً مسیحی مذهب بودند. ابن مسکویه می نویسد که در سال 353 ق. (964 م.) تعدادی برابر با پنج هزار جنگجو و غازی از خراسان به سرزمین آل بویه در مرکز و غرب ایران آمدند و دو سال بعد بیست هزار نفر از آنان باز از خراسان آمده، اجازه خواستند که از سرزمین آل بویه گذشته، به سوی روم شرقی (آناتولی) بروند تا با رومیان بجنگند.

1 بارتولد 1935، 71

2 اجاق 279

3 همانجا

«بیشک ترکان بسیاری در میان این جنگجویان یغماگر نیز بوده‌اند که پیشگامان حرکت بزرگ ترک‌ها به سوی آناتولی در سده‌های بعدی بودند.»¹

پس از آنکه در اوایل هزاره دوم میلادی دوران سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر به سر رسید، معلوم شد که جانشینان ترک آن‌ها یعنی غزنویان و قراخانیان اساساً «میان‌برده» بسیار مهم‌تری در سرنوشت منطقه و جهان اسلام بوده‌اند. این بار نقش اصلی را می‌بایست ترکان اغوز از قبیله سلجوق بازی کنند که چند صد سال میان جنوب و غرب کوه‌های آلتای و دریای خزر سرگردان و در حال کوچ بودند.

در سال 1040 سلجوقیان ابتدا نیشابور و مدت کوتاهی بعد ری، شیراز و بغداد را تصرف کردند. آنها دولت ایرانی و شیعه مذهب آل بویه را چه در سرزمین‌های ایران مرکزی و غربی و چه در ناف خلافت، یعنی بغداد کنار زدند و خلیفه را درست مانند آل بویه تبدیل به بازیچه خود نمودند. در حوزه دین و مذهب، سلجوقیان به تبعیت از حامیان گذشته و سنی مذهب ایرانی، خراسانی و ماوراءالنهری خود، نه تنها اسلام سنی و حنفی را رواج دادند، بلکه سی سال پس از فتح خراسان، با اولین فتوحات خود در سرزمین‌های مسیحی وارد آناتولی یعنی ترکیه کنونی شدند.

این نیز سرآغاز تبدیل امپراتوری مسیحی مذهب و یونانی زبان «روم شرقی» و یا «بیزانس» به دولت مسلمان، سنی مذهب و ترک زبان عثمانی شد که حدوداً 600 سال دوام آورد و آخرین و بزرگ‌ترین امپراتوری اسلامی بود.

بسیاری از قبایل ترک دشت‌ها اسلام را پذیرفته بودند. تا پایان قرن (یعنی اوایل هزاره دوم) در برخی تذکره‌ها اشاره‌هایی به یک مُبلغ احتمالاً متصوف اسلامی به نام «کلماتی» وجود دارد که در حوالی سال 960 همزمان و یا پس از پذیرش اسلام از سوی خان کاشغر، «بوغراخان»، تمامی یک قبیله ترک (احتمالاً حوالی ترکستان چین یعنی کاشغر و بالاساغون (قرقیزستان کنونی) را به دین اسلام جلب نموده است.

فرای، همانجا¹

منابع

در مورد نخستین ترک‌ها وجغرافیای پیدایش و گسترش آنها و همچنین تهاجم اعراب و قبول اسلام از سوی ایرانیان و سپس ترک‌ها منابع مرجع و آکادمیک بسیارند. ما برای این نوشته اساساً از آثار زیر استفاده کرده‌ایم. در مورد هر نقل قول مستقیم، نام نویسنده و صفحه مورد نظر را در داخل متن این نوشته خواهیم داد:

Abetekov, A. and Yusupov, H.: Ancient Iranian Nomads in Western Central Asia, in: Harmatta, Janos: History of Civilizations of Central Asia, Vol. II, UN Publishing, Paris, 1994

Anthony, David W.: The Horse, the Wheel And Language. How Bronze-Age Riders from the Eurasian Steppes Shaped the Modern World. Princeton University Press, 2007

Asimov, M. S. and Bosworth, C. E. (eds.): History of Civilizations of Central Asia, Vol. IV, UN Publishing, Paris, 1998

Barthold, Wassili: Turkestan down to the Mongols, («E. J. W. Gibb Memorial» Series, n.s. v.), chap. II, pp. 182-322, «Central Asia down to the 12th Century», 1928

Barthold, Wassili (1935): 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens; in: Die Welt des Islams, Bd. 17, Beiband zu Band 14-17. 12 Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens, BRILL, 1935

Bolshakov, O. G.: Central Asia under the Early Abbasids, in: M. S. Asimov and C. E. Bosworth (eds.): History of Civilisations of Central Asia, Vol. 4, Part 2, UNESCO 1998

Bosworth, C. Edmund: The Turks in the Islamic Lands up to the Mid-11th Century, in: Bosworth, C. Edmund: The Coming of the Turks into the Islamic World, in: Bosworth, C. Edmund (ed.): The Turks in the Early Islamic World, Burlington, VT, USA, 2007

در متن: باسورث، الف

Bosworth, C. Edmund: Barbarian Incursions: the Coming of the Turks into the Islamic World, in: Bosworth, C. Edmund (ed.): The Turks in the Early Islamic World, Burlington, VT, USA, 2007

در متن: باسورث، ب

Bosworth, C. Edmund: The Appearance of the Arabs in Central Asia under the Umayyads and the Establishment of Islam, in: Asimov, M. S. and Bosworth, C. E.: The History of Central Asian Civilizations, Vol. IV, Part one, UNESCO Publishing, 1998

Bosworth, C. Edmund: The Early Ghaznavids; in: Frye, R. N. (ed.): The Cambridge History of Iran, vol 4: The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs; Cambridge University Press, 1999

Brice, W. C.: The Turkish Colonization of Anatolia; in: Bulletin of the John Rylands Library, 38:1, pp. 18-44, London, p. 41, 1955

Cahen, Claude: Pre-Ottoman Turkey: A General Survey of the Material and Spiritual Culture and History, trans. J. Jones-Williams, New York, 1968

-----: Tribes, Cities and Social Organisation; in: Cambridge History of Iran, vol. 4: The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs, Cambridge University Press, 2008

-----: Türkler Nasıl Müslüman Oldu?, İstanbul 2015

Al-Câhiz (9. asır): Hilâfet Ordusunun Menkıbeleri ve Türkler'in Faziletleri; Turkish trans. by Ramazan Şeşen, Ankara: Türk Kültürünü Araştırma Enstitüsü, 1967

Canfield, Robert L. (ed.): Turco-Persia in Historical Perspective, Cambridge University Press 1991

Dankoff, Robert: Qarakhanid Literature and the Beginnings of Turco-Islamic Culture; in: H. B. Paksoy (ed.): Central Asian Monuments, Istanbul 1992

Frye, Richard N.: History of Persian Language in the East, PDF from R. Frye's personal website, viewed January 20, 2018

Frye, Richard N. and Sayılı, Aydın N.: Turks in the Middle East before the Saljuqs, in: Bosworth, C. E. (ed.): The Turks in the Early Islamic World, Burlington, VT, USA, 2007

Gibb, H. A. R.: The Arab Conquests in Central Asia, London, 1923

Golden, Peter B.: 'The Shaping of the Turks in Medieval Eurasia, › Turks and Iranians: Interactions in Language and History. The Gunnar Jarring Program at the Swedish Collegium for Advanced Study, ed. É. Á Csató, Lars Johanson, András Róna-Tas and Bo Utas; Wiesbaden: Harrassowitz Verlag: 2016, pp. 1-11.

-----: An Introduction to the History of the Turkic Peoples, Harrassowitz, Wiesbaden, 1992

-----: The Turkic Peoples: A Historical Sketch, in: Johanson, Lars and Csato, Eva A.: The Turkic Languages, Routledge, London and New York, 1998

-----: The Stateless Nomads of Central Eurasia, in: Di Cosmo, Nicola and Mass, Michael (eds.): Empires and Exchanges in Eurasian Late Antiquity (317-332); Cambridge University Press, 2018

-----: The Central Asia in World History, Oxford University Press, 2011

Harmatta, Janos (ed.): History of Civilizations of Central Asia, Vol. II, UN Publishing, Paris, 1994

Hudud al-Alam, The Regions of the World; A Persian Geography (37 A.H.-982 A.D.); Translated and explained by V. Minor sky; Reprinted 2015

در متن: حدود العالم

Kennedy. Hugh (2008): Great Arab Conquests: How the Spread of Islam Changed the World We Live In; London

در متن: کندی

Nicholson, Oliver (ed.) (2018): The Oxford Dictionary of Late Antiquity, in 2 volumes, Oxford University Press

در متن: آکسفورد

Ocak, Ahmet Yaşar: Ortaçağlar Anadolu'sunda İslam'ın Ayak İzleri, Selçuklu Dönemi, İstanbul, 211

Ortaylı, İlber: Türklerin Tarihi, Orta Asya'nın bozkırlarından Avrupa'nın kapılarına, İstanbul, 2015

Osman S. A. Ismail, in: Bosworth, C. E. (ed.) (2007): The Turks in the Early Islamic World; Burlington; VT, USA, 2007

Patts, D. T.: Nomadism in Iran: From Antiquity to the Modern Era, Oxford University Press, 20014

Peacock, A.C.S., Bruno de Nicola, and Sara Nur Yıldız: Islam and Christianity in Medieval Anatolia, Ashgate, 2015

Pritsak, Omeljan: Titles and Tribal Names amongst the Altaic Peoples, in: Bosworth, C. E. (ed.): The Turks in the Early Islamic World, Burlington, VT, USA, 2007

Roux, Jean-Paul: Türklerin Tarihi: Pasifik'ten Akdeniz'e, İstanbul, 2000

Scharlipp, Wolfgang-Ekkehard: Die frühen Türken in Zentralasien: Eine Einführung in ihre Geschichte und Kultur, Darmstadt, 1992

Sinor, Denis: Inner Asia: History, Civilization, Languages: a Syllabus, 1997

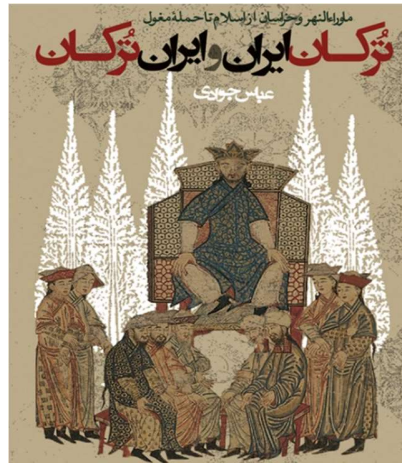
Sykes, P. E.: A History of Iran, London, 1915

Al-Tabarî, The History of al-Tabarî: The End of Expansion, vol. 25, ed. Ehsan Yar-Shater, trans. Khalid Yahya Blankenship; State University of New York Press; Albany, 1989

Vryonis, Speros: The Decline of Hellenism in Asia Minor and the Process of Islamization, University of California Press, 1977

Windfuhr, Gernot: 2. Dialectology and Topics, in: Windfuhr, Gernot: The Iranian Languages, Routledge; Oxon, UK and New York, NY, 2009

- نویسنده ناشناس (قرن چهارم ق.): حدود العالم من المشرق الى المغرب، تهران 1362
- ابن اثیر، عزالدین (قرن هفتم ق.، دوازدهم م.): تاریخ کامل (الکامل فی التاریخ)، ترجمه سید حسین روحانی، جلد ششم، تهران 1373
- ابن فقیه همدانی (قرن نهم م.): ترجمه مختصر کتاب البلدان، تهران 1349
- اصطخری (و یا: استخری)، ابواسحق ابراهیم (قرن دهم م.): مسالک و ممالک، ترجمه ایرج افشار، تهران 1340
- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ج دوم، 1373
- آکسفورد، ن. Nicholson
- باسورث، ک. ا.: تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (490-614 ق./1000-1217 م.)، در: تاریخ ایران (تاریخ کمبریج ایران)، جلد پنجم، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانیان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران 1381
- بیرونی، ابوریحان (390-391 ق.): آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران 1386
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری (اصل عربی کتاب از اواخر سده سوم ق.)، ترجمه فارسی ابوالقاسم پاینده، جلد نهم، چاپ اول، تهران 1353
- کاشغری، محمود بن حسین بن الحسین بن محمد: کتاب دیوان لغات الترتک (تالیف 466 ق.)، باز نشر استانبول (1333 ق.)
- فرای، ریچارد ان.: بخارا در قرون وسطی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1348
- موسوی، سید احمد، رحیمی، علیرضا: بررسی تاریخی بخارا و سمرقند از ورود مسلمین تا پایان عهد امویان (چکیده)، پژوهش نامه تاریخ، سال چهارم، شماره شانزدهم، تهران 1388
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (سده ششم ق.): تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد نصر القبایوی (همان قرن)، تهران 1362
- هولت، پ. ک. و لمبتون، آ. ک. س. (ویراستاران): تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران 1381
- یعقوبی، احمد بن اسحق (قرن نهم م.): البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران 1381



عباس جوادی: ترکان ایران و ایران ترکان

انتشارات روزنه، تهران 1401، 92 هزار تومان

همزیستی، همگرایی و امتزاج ایرانی‌زبانان و ترک‌زبانان به چند قرن پیش از میلاد در دشت‌های آسیای مرکزی برمی‌گردد. بعد از اسلام و گشایش دروازه‌های ساسانی، مناسبات ایرانیان با ترکان، هم در سطح دولت‌های اصالتاً ترک ایران و هم با مهاجرت قبایل ترک به ایران تشدید یافت. ترکانی که به ایران آمده بودند از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با ایرانیان بومی درآمیختند و تبدیل به یکی از اجزاء مهم «دیگ هم‌جوش» قومی ایران شدند که در نهایت به تأسیس دودمان صفوی و احیای «ایرانیت» ایران انجامید. این کتاب شرح سرگذشت همین تحولات از اسلام تا حمله مغول است.

[برای خرید کتاب از نشر «روزنه»: این لینک](#)

[برای خرید نسخه پی‌دی‌اف کتاب از موسسه «طاقچه»: این لینک](#)